

\*

## چکیده

محور بنیادین این پژوهش بر یافته‌هایی استوار است که از پاسخ به پرسش‌های به دست آمده‌اند: ۱. قیام شریک بن شیخ‌المهری در اثر چه عواملی پدید آمد و در پی چه اهدافی بود؟ ۲. ماهیت فکری، مذهبی و اجتماعی این قیام چگونه بود؟ ۳. سرنوشت این قیام چگونه رقم خورد و چرا؟

این قیام، که در ماه‌های آغازینِ خلافتِ عباسی در سال ۱۳۲۳ هـ.ق در ماوراءالنهر اتفاق افتاد، نخستین قیامی بود که با صبغه شیعی خلافت نوپای عباسی را به چالش کشاند. رهبر این قیام با بهره‌گیری از زمینه مذهبی ماوراءالنهر توانست توده وسیعی از اعراب و ایرانیان آن سامان را گرد خویش فراهم آورد؛ کسانی که از نیرنگ عباسیان در انتخاب شعار الرضا من آل محمد، خونریزی فراوان و عدم تحویل خلافت به فرزندان علی<sup>(ع)</sup> به خشم آمده بودند. این قیام به سرعت در میان اهالی ماوراءالنهر گسترش یافت و با پیوستن افراد یا گروه‌هایی با انگیزه‌های اقتصادی و اجتماعی خاص خود، سراسر ماوراءالنهر را از فرغانه تا سغد و خوارزم دربرگرفت. اندک زمانی بعد، با مساعی ابومسلم و فرمانده‌اش، زیاد بن صالح خزاعی، این قیام از رسیدن به هدف ناکام ماند و سرکوب شد. در این مقال، علل بروز قیام شریک در ماوراءالنهر و عوامل موقعیت‌ساز آن، ماهیت فکری، مذهبی و اجتماعی قیام و فرآیند تحولات آن، دلایل گسترش اولیه این قیام و پیوستن مردم به آن و سرانجام عوامل ناکامی و پیامدهای قیام بررسی و تحلیل شده است.

## واژه‌های کلیدی

شریک بن شیخ، تشیع، تشیع سیاسی، عباسیان، ماوراءالنهر، خراسان بزرگ.

هیچ شخصی از علویان (به طور مستقیم یا غیرمستقیم) در آن حضور نداشته است.

### پیشینه

برخی از تاریخ‌های عمومی جهان اسلام که در عصر عباسیان به رشته تحریر درآمده‌اند درباره قیام شریک بن شیخ المهری مطالبی دارند؛ ولی معلوم نیست به چه علت یا عللی، این قضیه را با اختصار هرچه تمام‌تر برگزار کرده و فقط چند سطر مبهم درباره آن نوشته‌اند (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/۲۴۷؛ طبری، ۱۴۱۸: ۶/۴۰۳-۴۰۴؛ ابن قتیبه دینوری، ۱۳۷۷: ۲/۱۶۶؛ بلاذری، ۱۴۲۴: ۴/۲۲۶؛ مقدسی، ۱۹۱۶: ۶/۷۴؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۳/۱۲۸؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۷/۳۲۱؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۵/۴۴۸؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱: ۳/۲۲۴). حتی مورخانی چون ابوحنیفه دینوری و ابوالحسین مسعودی، که هر دو روایات مفصل و مشروحی درباره نهضت عباسیان و سقوط امویان آورده‌اند، به شریک و قیام او هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند. اگرچه تواریخ سلسله‌ای و محلی که در همان زمان در دربار سلاطین مستقل خراسان نگاشته شدند اطلاعات مفصل‌تر و مشروح‌تری از جزئیات این قیام به دست می‌دهند<sup>۱</sup> (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۸-۲۶۹؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶-۸۹)، هنوز داده‌های زیادی درباره آن به ما نرسیده است. سکوت منابع یا ایجاز سخن آنها در این باره، موجب ابهام یا ناشناختگی ابعاد مختلف این قیام شده است؛ بنابراین، در تحقیقات جدید نیز این قیام به عنوان بخشی از حواشی قیام عباسیان به شمار آمده و کمتر پژوهشی مستقل انجام شده است که مبتنی بر ریشه‌یابی، شناخت عوامل و ماهیت این قیام باشد. تنها یعقوب آژند در مقاله‌ای مستقل به بررسی این قیام پرداخته و ضمن نقد منابع و ذکر پیشینه تحقیق، شرح روایی مختصری از روند قیام را با استناد

با فتح ماوراءالنهر در اواخر قرن اول هجری، عده‌ای از اعراب ساکن خراسان به آنجا مهاجرت کردند و در آنجا سکنی گزیدند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۷۳). این قضیه به پیوند و وحدت هر دو منطقه زیر حکومت اعراب کمک کرد. در آنجا نیز همچون دیگر نواحی، بسیاری از نوکیشان با عنوان موالی رده‌بندی شده و از همه امتیازات اجتماعی محروم مانده بودند؛ از این رو، از حکومت اموی ناراضی بودند. این موضوع علاوه بر دوری این مناطق (خراسان و ماوراءالنهر) از دسترس خلافت اموی، توجه بسیاری از شیعیان کیسانی و غالی را به آنجا جلب کرد. در سایه فعالیت این شیعیان، تشیع در منطقه بسیار گسترش یافت. عباسیان نیز، که فعالیت سیاسی و ادعای خود نسبت به خلافت را از طریق همین فرق کیسانی و غالی سامان داده بودند، در آغاز قرن دوم داعیان خود را به شرق فرستادند و با طرح شعار مبهم «الرّضا من آل محمد» سعی کردند از بستر مذهبی و فرهنگی آماده آن دیار بهره‌برداری نمایند. با این ترفند، عده زیادی از پیروان فرق مختلف تشیع و نیز دیگر مخالفان دستگاه خلافت اموی، که به خاطر دشمن مشترک نسبت به تشیع همدلی و علاقه داشتند، به آنها پیوستند. نهضت عباسی به شدت از این بستر بهره برد؛ اما پس از پیروزی عباسیان، عده‌ای از هواداران آنها با مشاهده ستمکاری خلفای جدید، آمال خود را بر باد رفته دیدند و در اعتراض به عملکرد آنان نیز دست به قیام زدند. نخستین این قیام‌ها، قیام شریک بن شیخ المهری بود که در فاصله اندکی پس از پیروزی عباسیان و با شعار حمایت از خلافت فرزندان علی<sup>ع</sup> رخ داد. اهمیت این قیام، که در زمان زندگی امام صادق<sup>ع</sup> به وقوع پیوست، در این است که نخستین قیامی بود که به طرفداری از خلافت علویان برپا شده و

به منابع کهن آورده و در ادامه، برخی از ویژگی‌های آن را به صورت مختصر برشمرده است (آزند، ۱۳۶۶: ۲۸-۲۹). محققان دیگر نیز فقط در جریان بررسی و مطالعه حوادث جهان اسلام در دو قرن اول هجری و روند انتقال خلافت از امویان به عباسیان، به این قیام پرداخته و مطالبی در این باب نگاشته‌اند. هامیلتون گیب که چند سطری درباره این قیام نوشته، چنان از این رویداد یاد می‌کند که گویی آن را به عنوان قیامی ضدعربی و ضداموی می‌نگرد (Gibb, 1970: 95). بارتولد نیز در حین تشریح رخدادهای ماوراءالنهر در قرون نخستین اسلامی با استناد به منابع، شرح مختصری از این قیام را آورده است (بارتولد، ۱۳۶۶: ۴۲۹/۱). ریچارد فرای تنها چند سطری را به آن اختصاص داده است (فرای، ۱۳۶۵: ۴۱). اما التون دنیل را می‌توان تنها کسی دانست که بیشترین تلاش را برای تفصیل در تشریح و تحلیل این قیام انجام داده است (دنیل، ۱۳۶۷: ۹۲-۹۴). از محققان ایرانی نیز غلامحسین یوسفی شرح روایی بسیار مختصری در باب آن آورده است (یوسفی، ۱۳۷۸: ۴۳). غلامحسین صدیقی بیشتر روایات مورخان متقدم در خصوص این قیام را گرد آورده و شرحی مختصر از آن را روایت نموده است (صدیقی، ۱۳۷۵: ۶۶). محمدکاظم خواجه‌یوان هم شرح روایی این قیام را با استفاده از نرشنی آورده است (خواجه‌یوان، ۱۳۷۹: ۷۹-۸۰). ابوالفضل نبئی نیز در کنار سایر قیام‌ها و نهضت‌های ایران بعد از اسلام، به این قیام توجه نموده و شرح روایی آن را به اختصار آورده است (نبئی، ۱۳۷۶: ۶۵-۶۶).

**زمینه‌های تاریخی (ماوراءالنهر و تاریخچه فتح آن)**  
سرزمین‌های واقع در حوضه آبریز دو رود سیحون و جیحون مشتمل بر ایالات چغانیان، ختلان، کش،

نخشب، بخارا، سمرقند، اسروشنه، فرغانه، چاچ و اسپیجاب، که پس از فتوحات اعراب به ماوراءالنهر معروف شد (حدود العالم: ۱۳۶۲: ۱۰۵؛ استخری، ۱۳۶۸: ۲۲۵)، از دیرباز شرقی‌ترین ایالت ایران و از دوره هخامنشی تحت تابعیت امپراتوری ایران بود و سکته آن آریایی بودند. اگرچه در دوره‌های بعد، با هجوم ایلات بیابانگرد به آنجا وحدت سیاسی آن ناحیه با ایران از میان رفت، پس از چندین قرن، هنوز در اواخر قرن اول هجری، همان بافت سیاسی و جمعیتی منطقه حفظ شده و اساساً ایرانی باقی مانده بود (Gibb, 1970: 5). چون اعراب از خراسان به این ناحیه تاختند، پس از غلبه بر آنجا، آن را ضمیمه خراسان ساختند. حملات اعراب به ماوراءالنهر از سال ۴۷ هـ ق در زمان حکومت زیاد بن ابیه در عراقین آغاز شد. با مهاجرت جمع زیادی از اعراب کوفه و بصره به خراسان، علاوه بر اینکه امنیت آن ایالت تأمین شد ادامه فتوحات نیز ممکن گردید (ibid: 17)؛ بلاذری، ۱۴۲۱: ۳۹۶-۳۹۷). اگرچه از آن پس تا زمان

۱ بن مسلم، تلاش برای فتح ماوراءالنهر ادامه یافت، عملاً فعالیت اعراب مسلمان در آن ناحیه از تاخت و تازهای پراکنده فراتر نرفت (برای آگاهی از جزئیات این تاخت و تازها رک: طبری، ۱۴۱۸: ۴/ ۵۱۵، ۵۲۲ و ۶۶۶ و ۵/ ۳۹۲-۴۰۴؛ بلاذری، ۱۴۲۱: ۳۹۷-۳۹۹؛ نرشنی، ۱۳۶۳: ۵۲-۵۳؛ یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/ ۱۹۳).  
با انتصاب بن مسلم به حکومت خراسان در سال ۸۲ هـ ق (طبری: ۵/ ۴۲۸-۴۲۹، ۴۶۰-۴۶۱ و ۴۸۵) بر موفقیت اعراب در ماوراءالنهر بسیار افزوده شد. با تلاش‌ها و حملات متعدد وی، بالاخره تا سال ۹۶ هـ ق سلطه اعراب بر بیشتر ماوراءالنهر تا رود سیحون گسترده شد (رک: ابن‌خلدون، ۱۴۲۱: ۳/ ۷۴-۸۵). با مهاجرت تعداد زیادی از اعراب و اسکان آنها در نقاط

مختلف ماوراءالنهر از جمله بخارا (نرشخی، ۱۳۶۳: ۷۳)، فتح این ناحیه قطعی به نظر می‌رسید؛ اما با مرگ قتیبه و شورش‌هایی که در پی آن رخ داد شاهزادگان و امیران بومی آن ناحیه با یاری گرفتن از امپراتوری ترک سر به شورش برداشتند و دوباره مستقل شدند. چنانکه تا دو دهه بعد، والیان عرب خراسان ناچار به جدال و منازعه در این منطقه بودند و تنها در زمان امارت نصر بن سیار، آخرین امیر اموی خراسان، در سال ۱۲۱هـ.ق این منازعات پایان یافت (رک: بلاذری، ۱۴۲۱: ۲۳۶-۲۳۹؛ ابن‌اثیر، ۱۴۱۵: ۵/۲۲۶). از آن پس تا پایان عصر اموی، این منطقه بدون انقطاع ضمیمه خراسان بود و از طریق حکمران عرب مستقر در مرو اداره می‌شد. اشراف سنتی و سران ماوراءالنهر مقاومت را بی‌فایده دیده، تنها راه حفظ قدرت و املاک خود را در همکاری با دستگاه خلافت یافتند؛ از این رو، با نصر بن سیار رابطه محکمی برقرار نمودند و تا آخرین لحظات از او حمایت می‌کردند (طبری، ۱۴۱۸: ۱۵۲).

### هویت سرکرده قیام

از آنجا که گزارش‌های مورخان به پرسش‌هایی اساسی که درباره شخصیت سرکرده قیام مطرح می‌شوند پاسخی کافی و شفاف نمی‌دهند، هویت واقعی او در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. به راستی شریک که بود؟ پیشینه او چگونه بود؟ چه منصب و مقامی داشت؟ چه پایگاه اجتماعی و طبقاتی‌ای داشت؟ علت و میزان نفوذ وی در ماوراءالنهر چه بود؟ و پرسش‌هایی دیگر از این قبیل. بنابراین، ناآگاهی از هویت و شخصیت واقعی شریک، تحلیل قیام وی را با دشواری روبه‌رو می‌سازد. شریک (به فتح اول و کسر دوم) یا شریک (به ضم اول و فتح دوم) نام سرکرده قیام بود. منابع نام وی را به اشکال مختلف از جمله شریک بن شیخ (ابن‌خلدون، ۱۴۲۱: ۳/۲۲۴)، شریک بن شیخ المهری

(طبری، ۱۴۱۸: ۶/۴۰۳؛ بلاذری، ۱۴۲۴: ۴/۲۲۶)، شریک بن شیخ الفهری (مقدسی، ۱۹۱۶: ۶/۷۴)، شریک بن عون (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۳۷۷: ۲/۱۶۶) یا سوید بن شیخ (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۷/۳۲۱) نوشته‌اند. بدین ترتیب پیدا است که نام پدر شریک نیز مورد اختلاف نظر بود و بیش از این مشخص نیست. ابن‌قتیبه آن را عون نوشته است و متون دیگر با عنوان شیخ آورده‌اند؛ اما به نظر نمی‌رسد که شیخ اسم شخص بوده و شاید عنوان یا لقب وی بوده باشد. در متون دیگر هیچ خبری از این شریک در دست نیست. نرشخی از شریک بن حرث به عنوان امیر اموی بخارا در زمان اسد بن عبدالله قسری یاد می‌کند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۲)؛ ولی هیچ مدرکی دال بر تطبیق وی با شریک بن شیخ در دست نداریم. نرشخی او را یکی از اعراب مقیم بخارا می‌داند (همان: ۸۶). بیشتر مورخان وی را با نسبت المهری یاد کرده‌اند که در واقع، او را به قبیله عربی مهره منسوب می‌دارد. قبیله مهره یکی از شعب قضاغه و از این طریق، از قبایل عرب قحطانی در حضرموت به حساب می‌آمد (سمعانی، ۱۴۱۹: ۵/۴۱۷)؛ برای آگاهی از جزئیات بیشتر رک: منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۶۹). با اینکه برخی محققان جدید بدون ارائه دلیل، او را از سپاهیان اموی مقیم بخارا می‌دانند (دنیل، ۱۳۶۷: ۹۲)، به نظر می‌رسد که او از غازیان مستقر در ماوراءالنهر بود که در بخارا مقیم شد و داوطلبانه در غزوات اسلامی شرکت می‌کرد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که در این صورت، علت نفوذ شریک در ماوراءالنهر چه بود که حتی امیران بخارا و خوارزم نیز با وی بیعت و از او پیروی کردند؟ آیا نفوذ او مبتنی بر قدرت قبیله‌ای یا نفوذ مذهبی‌اش بود؟ قاعدتاً قبیله مهره هیچ‌گاه جزو قبایل بزرگ نبود و بعید است که مهاجران آن قبیله نیز در ماوراءالنهر آن قدر زیاد بوده باشند که شریک به پشتوانه آنها قدرتی به هم بزنند. علاوه بر این، هیچ

اطلاعی در باب ریاست او بر همهٔ قبیلهٔ مَهْره در منابع منعکس نشده است. پس می‌بایست قسم دوم صحیح بوده باشد؛ یعنی، او نفوذ معنوی و مذهبی داشت.

### زمان و مکان قیام

برخی از مورخان عصر عباسی قیام شریک را به لحاظ اهمیت آن در زمان وقوع و به مخاطره انداختن خلافت عباسی در اوان تکوین، که هنوز پایه‌هایش استوار نشده بود، گزارش کرده‌اند. نکتهٔ درخور تأمل همانندی این گزارش‌ها است که گاهی حتی واژگان منابع گوناگون کاملاً یکسان است؛ اما به درستی معلوم نیست که آیا راویان قیام، هر کدام مستقل از دیگری براساس یافته‌ها و شنیده‌های خویش این واقعه را روایت کرده‌اند؟ در غیر این صورت، کدام یک از آنها مرجع دیگران بود؟ نکته‌ای که از خلال این گزارش‌ها نمایان می‌شود ادبیات یکسانی است که این واقعه‌نگاران در شرح این قیام و شاید به نوعی در همراهی با حکومت عباسیان و حمایت از آن به کار برده‌اند. مورخان دربارهٔ زمان وقوع قیام شریک اتفاق نظر ندارند. نرشخی (متوفی ۳۴۸هـ.ق)، که مفصل‌ترین روایت را از شرح قیام دارد، هیچ اشاره‌ای به زمان واقعه ندارد. بلاذری نیز زمان واقعه را به دست نمی‌دهد (۱۴۲۴: ۴/۲۲۶). گردیزی زمان واقعه را ۱۳۲هـ.ق می‌داند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۸-۲۶۹)؛ ولی طبری (۱۴۱۸: ۶/۴۰۴)، ابن‌اثیر (۱۴۱۵: ۵/۴۴۸)، ابن‌جوزی (۱۴۱۲: ۷/۳۲۱) و ابن‌مسکویه (۱۴۲۴: ۳/۲۸) سال قیام را ۱۳۳هـ.ق ذکر کرده‌اند. یعقوبی نیز به صراحت از زمان واقعه یاد نمی‌کند؛ اما از فحوای کلام او و اینکه شرح قیام را در کنار سایر وقایع ۱۳۳هـ.ق آورده است می‌توان استنباط کرد که او نیز ۱۳۳هـ.ق را زمان قیام می‌داند (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/۲۴۷). مقدسی، زمان قیام را در سال سوم حکومت ابوالعباس (سفاح) می‌داند (مقدسی،

۱۹۱۶: ۶/۷۴). از آنجا که آغاز خلافت سفاح به اجماع مورخان سال ۱۳۲هـ.ق بود (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/۲۴۳؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۴۸؛ ابن‌اثیر، ۱۴۱۵: ۵/۴۰۸)، می‌توان سال سوم خلافت او را حداقل سال ۱۳۵هـ.ق دانست. ابن‌قتیبه دینوری نیز بدون ذکر تاریخ، قیام وی را به زمان منصور، دومین خلیفهٔ عباسی، منسوب می‌دارد (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۳۷۷: ۲/۱۶۶) که از ۱۳۷هـ.ق به خلافت رسید. بر این اساس، زمان واقعه را باید پس از ۱۳۷هـ.ق دانست؛ اما با توجه به اینکه ابومسلم (متوفی ۱۳۷هـ.ق) (برای آگاهی از شرح احوال وی رک: بهرامیان و سجادی، ۲۲۶/۶-۲۴۴) و زیاد بن صالح (مقتول ۱۳۴هـ.ق) در سرکوبی قیام به عنوان دو عنصر اصلی نقش داشتند، می‌توان دو تاریخ اخیر را نادرست دانست.<sup>۲</sup> بدین ترتیب پیدا است که قیام شریک در اوایل خلافت عباسیان بود. در این میان نظر گردیزی را می‌توان دقیق‌تر دانست؛ زیرا:

نخست اینکه می‌بایستی قیام کمترین فاصلهٔ زمانی را با پیروزی عباسیان داشته باشد. دوم اینکه گردیزی دقیق‌تر از بقیهٔ منابع، علاوه بر سال، حتی ماه واقعه را هم ذکر کرده است.

سوم اینکه او مطلب خود را از منابع و مورخان خراسانی نقل می‌کند که از زمان وقوع رخداد اطلاع دقیق‌تری داشتند؛ در حالی که منابع دیگر، که در عراق و در بخش غربی قلمرو اسلامی نوشته شدند، بیشتر از زمان وصول خبر شکست قیام به عراق خبر داده‌اند و چون ماه وقوع واقعه را هم ندارند، به نظر می‌رسد زمان رسیدن سر شریک به عراق را ملاک قرار داده باشند.<sup>۳</sup>

چهارم اینکه مطابق منابع، زیاد بن صالح پس از سرکوبی شریک به نبرد با چینی‌ها پرداخت (مقدسی، ۱۹۱۶: ۷۴). به نوشتهٔ ابن‌اثیر نبرد او با سپاه چین در کرانهٔ رود طراز در ذی‌الحجهٔ ۱۳۳هـ.ق / ژوئیهٔ ۷۵۱م

اتفاق افتاد (ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۴۴۹/۵). از نظر منطقی نیز می‌بایست حداقل مدتی از سرکوبی قیام شریک گذشته باشد که زیاد بن صالح با آرامش خاطر بتواند خود را به مرزهای شرقی برساند و در ذی‌الحجه ۱۳۳هـ/ق/ ژوئیه ۷۵۱م با سپاه چین روبه‌رو شود. نرشخی نیز زمان سرکوبی شریک را در هنگام رسیدن انگور و خربزه (اواسط تابستان) می‌داند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۸) که با توجه به تقدم آن نسبت به نبرد با چین، قطعاً می‌بایستی در تابستان سال پیش از آن؛ یعنی، اواخر ۱۳۲هـ/ق/ ژوئیه یا اوت ۷۵۰م بوده باشد. بدین ترتیب می‌توان گفت قیام بلافاصله پس از روی کار آمدن سفاح و در سال اول خلافت وی صورت گرفت. براساس مندرجات گردیزی (۱۳۶۳: ۲۶۹) پیدا است که زمان قتل شریک و پایان قیام وی ذی‌الحجه ۱۳۲هـ/ق/ بود؛ اما برای آغاز قیام هیچ روایتی ذکر نشده است و فقط بنا بر شواهد سه زمان را می‌توان در نظر گرفت:

۱. یکی اینکه آغاز قیام را با حبس و مرگ ابراهیم امام عباسی در محرم ۱۳۲هـ/ق/ مربوط بدانیم؛ زیرا صاحب کتاب **اخبار الدوله العباسیه** آغاز اختلاف میان هواداران عباسی را همین ماجرا می‌داند که افکار و ایمان هواداران نهضت عباسی را متزلزل و حتی بزرگان نهضت نظیر ابوسلمه خلال (برای آگاهی از شرح احوال وی رک: بهرامیان، ۱۳۷۸: ۵/۵۶۰-۵۶۳) را دچار سردرگمی و تحیر نمود (اخبار الدوله العباسیه، ۱۹۹۷: ۴۰۳-۴۰۴). در این صورت، آغاز قیام محرم ۱۳۲هـ/ق/ اوت ۷۴۹م و مدت زمان آن تا ذی‌الحجه ۱۳۲هـ/ق/ ژوئیه ۷۵۰م نزدیک به یازده ماه بود.

۲. دوم اینکه آغاز قیام را بلافاصله پس از روی کار آمدن سفاح بدانیم که بر این اساس، آغاز قیام ربیع‌الاول ۱۳۲هـ/ق/ نوامبر ۷۴۹م و مدت زمان آن تا ذی‌الحجه ۱۳۲هـ/ق/ ژوئیه ۷۵۰م قریب به هشت ماه بود.

۳. دیگر اینکه اگر چنانکه در ادامه خواهد آمد وقوع قیام را با قتل داعیان بزرگ نهضت عباسی همچون ابوسلمه خلال (مقتول رجب ۱۳۲هـ/ق/ فوریه ۷۵۰م) و سلیمان بن کثیر (که در اعتراض به مرگ ابوسلمه کشته شد) مربوط بدانیم، پس باید زمان شروع آن را پس از رجب ۱۳۲هـ/ق/ فوریه ۷۵۰م دانست که تا ذی‌الحجه همان سال / ۷۵۰م بیش از پنج ماه نبوده است.

با اینکه بیشتر منابع، مرکز قیام را بخارا ذکر کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۸: ۴۰۳/۶-۴۰۴؛ یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/۲۴۷؛ بلاذری، ۱۴۲۴: ۴/۲۲۶؛ مقدسی، ۱۹۱۶: ۶/۷۴؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۳/۲۸؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۷/۳۲۱)، گردیزی آغاز آن را از فرغانه می‌داند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۸). نرشخی هم علاوه بر ذکر همراهی امیر بخارا، عبدالجبار بن شعیب، از پیوستن امیر خوارزم، عبدالملک بن هرثمه، و امیر برزم، مخلد بن حسین، به قیام شریک خبر می‌دهد که گویای انتشار قیام در آن نواحی (علاوه بر بخارا) است (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶). همچنین طبری در شرح اقدامات زیاد بن صالح، پس از سرکوبی شریک، از رفتن وی به سمرقند و مبارزه او با سمرقندیان و سرکوبی قیام خبر می‌دهد (طبری، ۱۴۱۸: ۴/۴۰۴)؛ بنابراین، می‌توان همه ماوراءالنهر را از فرغانه تا خوارزم به عنوان محدوده مکانی قیام در نظر گرفت.

### عوامل و زمینه‌های قیام

درباره عوامل و زمینه‌های قیام با توجه به اختصار منابع به سختی می‌توان سخن گفت؛ اما شاید بتوان عوامل و زمینه‌های قیام را به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

۱. خونریزی‌های عباسیان و قتل سران نهضت سفاح در ابتدای خلافت خود، در جمادی الآخر ۱۳۲هـ/ق/ آخرین مقاومت آخرین خلیفه اموی، مروان بن محمد مشهور به مروان حمار، را در کنار رود زاب

درهم شکست و سپاهی را به تعقیب وی فرستاد که او را در ذی‌الحجه ۱۳۲ هـ ق در مصر به قتل رساندند (همان، ۱۴۱۸: ۶/۳۸۳-۳۸۸). در خلال این مجادلات، تعداد زیادی از اعضای خاندان اموی و کارگزاران آنها به قتل رسیدند؛ به گونه‌ای که خلیفه جدید به سفاح ملقب گشت (همان: ۶/۳۷۳). در خراسان نیز ابومسلم از مولای خود عقب نمانده و حتی پیشتر افتاده بود. وی پس از غلبه بر نصر بن سیار، عملاً به عنوان رئیس نهضت عباسی در خراسان بر همه امور مسلط بود. ابومسلم پیش از این پیروزی و برای جلب بیشترین یاری از همه جریان‌ها، دامنه خواسته‌های نهضت را بسیار گسترده بود و بسیاری از عناصر و جریان‌های متفاوت را، که اهداف و آرمان‌های بسیار متفاوتی با او و نهضت عباسی داشتند، به خود جلب کرده بود. طبیعی بود که پس از پیروزی، هر یک از آنها به دنبال رسیدن به هدف خود باشد؛ اما ابومسلم، که اکنون همه کاره نهضت در خراسان بود، تصمیم گرفت با نابودی و کنار زدن آنها، اهداف خود را پیش ببرد. در این راستا، ضمن مقابله با بقایای امویان، که در بخش شرقی و شمال شرقی خراسان ( بلخ، ترمذ و تخارستان) بودند (همان: ۶/۳۳۸)، نخست، لاهز بن قریظ از داعیان نخستین عباسی در خراسان (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/۲۳۸) و شیبان بن سلمه حروری خارجی (طبری، ۱۴۱۸: ۶/۳۷) و سپس علی و عثمان، دو فرزند جدیع بن علی کرمانی، رؤسای قبایل یمنی ساکن خراسان، را، که در پیشبرد اهداف نهضت و شکست نصر بن سیار سهمی همپای ابومسلم داشتند، در شوال ۱۳۱ هـ ق به قتل رساند (همان: ۶/۳۳۸-۳۳۹؛ نیده من کتاب التاریخ، ۱۹۶۰: ۸۶؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۵). در مرحله بعد، ابومسلم اناس بن مرار ضبی را برای قتل ابوسلمه خلال، که به گفته برخی منابع او هم از موالی قبیله همدان بود (بلاذری، ۱۴۲۴: ۴/۱۶۰؛ مسعودی، ۳/۱۴۰۸: ۱/۲۸۴ و ۱۴۲۱: ۳۰۹)،

به کوفه فرستاد و هم با معاونت سفاح، او را در رجب ۱۳۲ هـ ق به قتل رساند (طبری، ۱۴۱۸: ۶/۳۹۳-۳۹۵). اندکی بعد از آن نیز سلیمان بن کثیر خزاعی را، که او هم از اعراب یمنی بود، کشت (همان: ۶/۳۹۵).

شدت این تسویه حساب با مبلغان چنان بود که سفاح خود نیز بیمناک شد و با زیاد بن صالح خزاعی یکی دیگر از مبلغان و داعیان عباسی که با ابومسلم همکاری می‌کرد ارتباط برقرار نموده، وی را به قیام علیه ابومسلم واداشت (همان: ۶/۴۰۹). بسیاری از شیعیان سیاسی که تصور می‌کردند با روی کار آمدن اعضای خاندان پیامبر، همه بی‌عدالتی‌ها و کشتارها پایان خواهد پذیرفت، خیلی زود دریافتند که نه تنها چنین نشد، بلکه بسیاری از افرادی که تا دیروز به عنوان بزرگان نهضت محترم و مقبول بودند نیز با غدر و نیرنگ کشته می‌شوند. اگر به خاطر بیاوریم که احترام و جایگاه این داعیان چنان بود که حتی سفاح بدون هماهنگی با ابومسلم نخواست به قتل ابوسلمه خلال دست بزند (بلاذری، ۲۰۳۳: ۴/۲۰۴-۲۰۵) و نیز به این مسئله توجه کنیم که پیروان نهضت از امام عباسی چیزی نمی‌دانستند و فقط داعیان عباسی را می‌شناختند و در واقع، آنها با این داعیان بیعت کرده بودند (همان: ۴/۱۵۸-۱۵۹)، آنگاه بهتر درک خواهیم کرد که این رفتار بی‌رحمانه ابومسلم با اعضای دیگر نهضت و بقایای امویان چه تأثیر ویرانگری بر این شیعیان می‌توانست داشته باشد. طبیعی است که بیشتر این شیعیان سرخورده شدند و تلاش خود را برای برپایی حکومت خاندان پیامبر و برقراری عدالت و آرامش در جامعه اسلامی بی‌ثمر دانستند. در این فضا بود که وقتی شریک بن شیخ علم مبارزه با عباسیان (و چون در شرق بود طبیعتاً؛ یعنی، ابومسلم) را برداشت، در مدت کوتاهی سی هزار تن به وی پیوستند.

۲. اختلاف میان سران نهضت عباسی

ابومسلم پس از شکست نصر بن سیار و ارسال سپاه در تعقیب امویان به عراق و شام، عملاً حکومت خراسان بزرگ (بخش شرقی عالم اسلام) را به دست گرفت. در محرم ۱۳۱ هـ.ق، ابراهیم، امام عباسی، نیز کشته شد و عملاً نهضت بدون رهبر و سردار گردید (اخبار الدوله العباسیه، ۱۹۹۷: ۴۰۳). در آن زمان، بحران جانشینی پیش آمد. مسأله این بود که چه کسی می‌بایست جانشین وی می‌شد؟ این در حالی بود که بیشتر پیروان نهضت شیعیان سیاسی بودند و هدف آنها، که سرنگونی امویان بود، محقق شده بود. پس برای آنان فرقی نمی‌کرد که چه کسی از خاندان پیامبر خلیفه شود. اما به نظر می‌رسد که در آن زمان میان داعیان و بزرگ مبلغان نهضت در چگونگی ادامه نهضت و تعیین سرنوشت آن اختلاف افتاد. چنانکه از فحوای منابع برمی‌آید به دو جریان تقسیم گردیدند و دو گفتمان اساسی در بین آنها پیدا شد:

گروهی به سرکردگی ابوسلمه خلال و با استناد به اینکه امامت علوی، که از طریق محمد حنفیه و پسرش، ابوهاشم، به عباسیان رسیده بود، دوباره به علویان منتقل شده است، به علویان مایل شدند (مسعودی، ۱۴۰۸: ۲۶۸/۳؛ نبذه من کتاب التاریخ، ۱۹۶۰: ۱۱۴). البته بعید است که اغراض و مقاصد شخصی نیز در این موضعگیری دخیل نبوده باشد. در خراسان نیز برخی از مبلغان با مرگ ابراهیم امام به آل‌ابی طالب مایل شدند و برای فرار از تعقیب و آزار ابومسلم به ماوراءالنهر گریختند (اخبار الدوله العباسیه، ۱۹۹۷: ۴۰۳-۴۰۴).

گروه دوم به سرکردگی ابومسلم از خاندان عباسی حمایت کردند. ابوسلمه با ننگه داشتن ابوالعباس، ابوجعفر و دیگر اعضای خاندان عباسی در محل اختفای خود در کوفه، به رایزنی با علویان پرداخت و با نگارش نامه به امام صادق<sup>(ع)</sup>، عبدالله محض و عمر الاشراف از آنها خواست تا رهبری نهضت و در نتیجه،

خلافت جامعه را به عهده بگیرند (نبذه من کتاب التاریخ، ۱۹۶۰: ۱۱۵-۱۶۴). دسته دوم با اطلاع از این قضیه به توطئه پرداختند. آنها در ربیع الاول ۱۳۲ هـ.ق با ابوالعباس عبدالله بن محمد معروف به سفاح بیعت کردند و او را از مخفی‌گاه خارج ساختند و برای بیعت عمومی به مسجد کوفه بردند (طبری، ۱۴۱۸: ۳۷۱/۶-۳۷۵). از آن پس، خلیفه جدید رهبری نهضت را به دست گرفت و خون جدیدی در رگ‌های نهضت دمیده شد؛ اما پیروان آنها نسبت به خلافت جدید دچار شک و تردید گردیدند و عده زیادی از سران و هواداران نهضت از آن جدا شدند.

### ۳. عصبیت قبیله‌ای اعراب

از اوایل قرن دوم هجری، منازعات و مجادلات قبیله‌ای میان قبایل مختلف عرب پدید آمد و قبایل جنوبی و شمالی (اعم از نزاری، مضری، ربیعه و ازد) به رقابت با یکدیگر برخاستند. عباسیان هم با بهره‌گیری از این منازعات توانستند بر نصر بن سیار و امویان غالب آیند (دنیل، ۱۳۶۷: ۴۴-۴۸). نگاهی به فهرست سران اولیه نهضت، به ویژه نقبای دوازده گانه آن در خراسان، نشان می‌دهد که بالغ بر نیمی از آنها از قبایل یمنی (جنوبی) یا موالیان آنها بودند.<sup>۴</sup> شاید همین زمینه باعث شد که مبلغان عباسی در جدال با نصر بن سیار و امویان بتوانند حمایت قبایل یمنی را به سرکردگی علی و عثمان، فرزندان جدیع بن علی کرمانی، به دست آورند و از همراهی و مساعدت آنها بهره ببرند (اخبار الدوله العباسیه، ۱۹۷۰: ۲۸۸-۲۸۹ و ۲۹۹-۳۱۷). اما چنانکه ذکر شد، ابومسلم پس از نیل به هدف و پیروزی با توطئه‌ای حساب شده، علی و عثمان را، که ریاست بیشتر قبایل یمنی خراسان را برعهده داشتند، در شوال ۱۳۱ هـ.ق به قتل رساند (طبری، ۱۴۱۸: ۳۳۸/۶-۳۳۹؛ نبذه من کتاب التاریخ، ۱۹۶۰: ۸۶؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۵). سپس مقدمات قتل ابوسلمه خلال را، که به گفته برخی منابع از موالی



قبیله همدان بود (بلاذری، ۱۴۲۴: ۱۶۰/۴؛ مسعودی، ۱۴۰۸: ۲۸۴/۳؛ مسعودی، ۳۰۹: ۱۴۲۴)، در رجب ۱۳۲ هـ ق فراهم آورد (طبری، ۱۴۱۸: ۳۹۳/۶-۳۹۵). اندکی پس از آن نیز سلیمان بن کثیر خزاعی را کشت که او هم از اعراب یمنی بود (همان: ۳۹۵/۶). شایان توجه است که هر دو تن را به اتهام تمایل به علویان به قتل رساند. این بدان معنی است که این سران یمنی به علویان متمایل شده بودند. گفتنی است که در همان زمان (۱۳۳ هـ ق) قبیله تمیم نیز در سیستان علیه ابومسلم و کارگزاران وی قیام کرد. دامنه قیام آنها هم گسترده شد و به اخراج عمال عباسی از آن ایالت انجامید (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴:- ۱۳۶-۱۳۷). در قیاس با این مورد و با توجه به شدت عصبیت قبیله‌ای در میان اعراب آن زمان و نیز با عنایت به اینکه چنانکه در ادامه خواهد آمد، رکن اصلی هواداران شریک را اعراب جنوبی (یمنی) تشکیل می‌دادند شاید بتوان به عنوان یکی از دلایل اصلی، قیام را با پیوندهای قبیله‌ای و احساس هم‌دردی نسبت به این قربانیان یمنی مربوط دانست.

### روند قیام و فرجام آن

متأسفانه گزارش بیشتر منابع از قیام شریک از چند سطر، آن هم درباره انگیزه‌های قیام تجاوز نمی‌کند. تنها نرشخی است که گزارش نسبتاً مفصلی از این قیام (آن هم فقط در بخارا) ارائه می‌کند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶-۸۹). البته گردیزی نیز گزارشی متفاوت از سایر منابع به‌دست می‌دهد که می‌تواند مکمل روایت نرشخی باشد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۸-۲۶۹). شریک، که از اعراب مهاجر و ساکن ماوراءالنهر بود، معلوم نیست چرا و چگونه در فرغانه به سر می‌برد؟ محتمل است که به عنوان غازی در ثغور شرقی مشغول بوده باشد. به دنبال قتل برخی از متحدان و سران نهضت به‌دست ابومسلم،

او تصمیم به قیام گرفته و با اعتراض به این امر، خواستار خلافت خاندان علی<sup>(ع)</sup> شده باشد (همان: ۲۶۸). در آن زمان، بخشی از فرغانه هنوز فتح نشده (استخری، ۱۳۶۸: ۲۶۷) و در آن بخش نیز که تازه به دست مسلمانان افتاده بود بعید است که تعداد زیادی از بومیان به اسلام گرویده باشند. از این رو به نظر می‌رسد که فقط غازیان مسلمان که در ثغر فرغانه بودند به او پیوستند.

دو عامل اساسی به توسعه سریع قیام شریک کمک کرد: یکی اینکه آغاز قیام مصادف با فرارسیدن فصل سرما<sup>۵</sup> بود که در نتیجه آن ابومسلم خراسانی، سردمدار دعوت عباسی، به علت مشکلات ارتباطی نمی‌توانست برای سرکوبی قیام اقدامی انجام دهد. دوم اینکه هنوز حکومت نوپای عباسیان نتوانسته بود سلطه خود را بر شهرهای ماوراءالنهر محکم نماید.<sup>۶</sup> بنابراین، حکمرانان این ناحیه نه تنها در مقابل شریک مقاومت نکردند، بلکه حتی برخی از آنها به او پیوستند و در تقویتش کوشیدند. نخستین امیری که به شریک پیوست عبدالجبار بن شعیب، امیر بخارا، بود که دعوت وی را لیک گفت و با او همراه شد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶). از آن پس، شریک به دلایلی نامعلوم<sup>۷</sup> به بخارا نقل مکان کرد. از آنجا که مسیر وی به سوی بخارا از سمرقند می‌گذشت، در آنجا نیز به تبلیغ قیام خود پرداخت و هواداران زیادی یافت. از واکنش حکمران سمرقند، که بنابر نقل مورخان می‌بایست سیاح بن نعمان ازدی بوده باشد (ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۳۸۶/۵)، نسبت به قیام شریک اطلاعی در دست نیست.<sup>۸</sup>

با استقرار شریک در بخارا، امیران برزم و خوارزم نیز به وی پیوستند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶). از آن پس، خطر قیام بالا گرفت و ابومسلم متوجه سرکوبی آن گردید. او پس از تهیه مقدمات (شوال ۱۳۲ هـ ق/ مه ۷۵۰ م)<sup>۹</sup> سپاهی را به فرماندهی زیاد بن صالح خزاعی برای سرکوبی وی فرستاد و خود نیز برای پشتیبانی آن سپاه، از مرو به آمل حرکت کرد و مترصد حوادث بعدی ماند. این سپاه

بیش از یک ماه (تا اواخر ذی‌القعدة ۱۳۲۶هـ.ق / ژوئن ۱۷۵۰م) با شریک و سپاه او درگیر بودند؛ اما نه تنها توفیقی نداشتند، بلکه همیشه مغلوب بودند (همان: ۸۷). برخی عناصر ناراضی ماوراءالنهر، به ویژه اشراف آن ناحیه که از قیام شریک هراس داشتند، سعی کردند خود را به ابومسلم نزدیک کنند؛ از این رو، در دو دسته مجزاً به سرکردگی بخارا خداه (بن طغشاده)<sup>۱</sup> و سلیمان قریشی به یاری زیاد شتافتند. نخست با حملات سلیمان قریشی صدماتی به سپاه شریک وارد گردید. سپس با ابتکار بخارا خداه تصمیم بر آن شد که اهالی شهر و لشگریان شریک را از نظر غذایی در تنگنا قرار دهند و آنها را به حصار اقتصادی بکشانند. این تدبیر تا حدی کارگر افتاد و با کمک بخارا خداه، کشاورزان روستاهای حومه بخارا از تحویل آذوقه و غذا به شریک و یارانش خودداری کردند. در نتیجه، کار بر لشگر شریک تنگ شد و ستوران ایشان بی‌علف شدند و از کار واماندند؛ چراکه افراد بخارا خداه تمام راه‌های شهر بخارا را گرفته و بین اهالی شهر و لشگر شریک حایل شده بودند و نمی‌گذاشتند بخاراییان آذوقه به لشگر او برسانند (همان جا). شریک تصمیم گرفت با حمله بر سپاه بخارا خداه راه خود را به سوی شهر باز کند. با اینکه این حمله در شب انجام شد و زیاد و قتیبه از نقشه شریک باخبر بودند، از او شکست خوردند و رو به هزیمت نهادند (همان: ۸۸). بخارا خداه و زیاد، که از رویارویی مستقیم سودی نبرده بودند، در ذی‌حجه ۱۳۲هـ.ق تصمیم گرفتند که کمین کنند و بر عقبه لشگر شریک حمله برند. این حيله نیز کارگر نیفتاد و خسارت زیادی به قشون شریک وارد نشد؛ پس حيله‌ای دیگر اندیشیدند. بخارا خداه به زیاد بن صالح گفت: «این قوم گرسنه‌اند و امسال ایشان انگور و خربزه ندیده‌اند و نخورده‌اند. چون به نوکنده

رسند، بمانیم تا ایشان را به انگور و خربزه مشغول کنند و مقدمه ایشان به شهر رسیده بود، آنگاه بر ایشان زنیم» (همان جا). با انجام این نقشه، تعداد زیادی از لشگر شریک به قتل رسیدند و باقی هزیمت یافتند. شریک نیز از اسب بیفتاد و کشته شد (همان جا). سرش را بیردند و پیش ابومسلم فرستادند و او نیز آن را به نزد ابوالعباس سفاح فرستاد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۹). زیاد بن صالح در کنار مسجد مگاک بخارا و کنار رود زرافشان فرود آمده، دستور داد تا شهر را به آتش بکشند. شهر سه شبانه روز در آتش می‌سوخت (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۹). اگرچه این سخن اغراق‌آمیز می‌نماید، گویای مقاومت شدید مردم شهر در برابر سپاه عباسی و شدت مبارزه بین دو طرف درگیر است. به هر حال، منادیان ندا در دادند که مردم از شهر بیرون آیند و امان‌نامه بگیرند؛ ولی کمتر کسی آن را اجابت کرد. لشگر زیاد فقط توانستند پسر شریک و یکی از امرای قشون وی را دستگیر نموده، هر دو را در کنار شهر بخارا به دار آویزند (همان جا). این اعمال نیز مقاومت اهالی بخارا را در هم نشکست و آنها همچنان در مقابل لشگریان زیاد پایداری کردند. سرانجام، تنی چند از معروفان شهر بیرون آمدند و تسلیم شدند. با راهنمایی‌های این گروه به زیاد، چیزی نگذشت که او با حملات پی‌درپی پایداری مردم بخارا را در هم شکست و بسیاری از آنها را کشت. وی با کشتار و بی‌رحمی بخاراییان را به زانو درآورد (همان جا).

اگرچه قیام در بخارا سرکوب شد، در شهرهای دیگر ماوراءالنهر ادامه داشت و مردم سمرقند، خوارزم و احتمالاً فرغانه با وجود شدت عمل زیاد در بخارا تسلیم نشدند. او ناچار گردید با هر یک از آنها جداگانه بجنگد و پس از یک نبرد تمام عیار با هر کدام از آنها توانست این قیام را سرکوب نماید (همان جا؛ مقدسی، ۱۹۱۶: ۷/۶). متأسفانه در منابع کمترین اطلاعی

درباره ادامه قیام و چگونگی تداوم آن در دست نیست. تنها جوزجانی ذکر می‌کند که پس از قتل مروان در ۲۷ ذی‌الحجه ۱۳۲هـ (طبری، ۱۴۱۸: ۶/۳۸۸)، سفاح سر وی را نزد ابومسلم به خراسان فرستاد و او نیز آن سر را به سمرقند فرستاد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/۱۰۹). به نظر می‌رسد که این برای آن بوده باشد که هواداران اموی قیام، با مشاهده سر مروان احساس نومیدی کنند و دست از مقاومت بردارند. اگرچه به ظاهر در آن زمان قیام سرکوب شد، پشتوانه فکری آن (یعنی اعتراض به شیوه حکومت عباسیان در قالب طرفداری از علویان) باقی ماند و اندکی پس از مرگ شریک به اشکال دیگر سر برآورد.<sup>۱۱</sup>

#### انگیزه‌ها و اهداف قیام

انگیزه‌ها و اهداف هر قیام بیش از هر چیز دیگر نشان‌دهنده آبخور فکری و اجتماعی آن قیام است. آنجا که ساختار و شاکله کلی قیام براساس آبخور تغذیه کننده آن شکل می‌گیرد، پشتوانه قیام، که می‌تواند یک فرقه مذهبی، نحله، مکتب فکری یا جز آن باشد، مهم‌ترین رکن قیام به شمار می‌رود. بر این اساس، مهم‌ترین مسأله‌ای که در قیام شریک باید مشخص شود ماهیت و پشتوانه فکری آن است که در ادامه خواهد آمد.

مورخان و محققان جدید، که هر کدام به تناسب موضوع خود به قیام شریک اشاراتی دارند، در باب اهداف و انگیزه‌های قیام مطالبی گفته‌اند. شاید بتوان این نظریات را به صورت ذیل دسته‌بندی کرد:

۱. برخی از محققان به خلوص تشیع این قیام اعتقاد دارند و به طور ضمنی، آن را نمایانگر یک جریان قدرتمند شیعی در ماوراءالنهر دانسته‌اند (آژند، ۱۳۶۶: ۲۹؛ خواجه‌یوان، ۱۳۷۹: ۷۹-۸۰؛ بارتولد، ۱۳۶۶: ۲۶/۱، ۲۹، ۴۳؛ فرای، ۱۳۶۵: ۴۱؛ یوسفی، ۱۳۷۸: ۴۳ و ۱۶۴؛ نبی، ۱۳۷۶: ۶۵-۶۶؛ روی متحده، ۱۳۷۲: ۵۸).

۲. عده‌ای این قیام را از نوع شیعی ولی معترض به نیرنگ عباسیان می‌دانند. در این نگاه، او نخست با نهضت عباسی همراه بود؛ ولی از نهضت سرخوردگی پیدا نمود و به اعتراض برخاست (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۶۱؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۳۹۷؛ دنیل، ۱۳۶۷: ۹۲).

۳. برخی نیز آن را قیامی ضدعربی تصور کرده‌اند که گویا برای ازاله سلطه اعراب از ماوراءالنهر انجام شد (Gibb, 1970: 95؛ بومی‌زاد شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۶).

۴. برخی هم آن را با احتمالی ضعیف نهضتی اموی پنداشته‌اند که گویا برای احیای حکومت اموی یا حداقل اعتراض به زوال امویان قیام کرد (دنیل، ۱۳۶۷: ۹۲؛ Gibb, 1970: 95).

۵. برخی نیز به تصریح یا اشاره، قیام شریک را قیامی دانسته‌اند که مستقل از عباسیان، علیه حکومت اموی صورت گرفت (یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۲۸؛ فیاض، ۱۳۷۲: ۲۰۷). برای یافتن اهداف و انگیزه‌های یک قیام باید به سخنان، شعارها و باورهای رهبران آن استناد جست. اختصار سخن منابع، مانع از آن است که مطالب یا سخنان زیادی از گفته‌های شریک را منعکس کنند. بنابراین، برای درک بهتر اهداف و انگیزه‌های قیام علاوه بر مذاقه بر اندک سخنان و مطالب منقول از زبان سرکرده قیام در متون، که شاید بتوان آنها را شعار قیام دانست، باید به مطالعه و بازکاوی عناصر حاضر در قیام و تأمل در پایگاه اجتماعی آنها نیز پرداخت. سرانجام با تحلیل این دو عامل می‌توان به یک تصور کلی از اهداف و انگیزه‌های این قیام دست یافت که براساس آن، ماهیت قیام روشن می‌شود.

الف) شعارها و سخنان رهبر قیام

با مطالعه منابع دو نوع شعار از شریک دیده می‌شود که به گمان نگارنده یکی از آن دو مکمل و دنباله دیگری است و در واقع، هر دو قسمت در طول یکدیگر شعار اصلی قیام را شکل می‌دهند. قسمت اول

را منابع عمومی جهان اسلام روایت کرده‌اند. به گفته آنها، شریک از همراهی با عباسیان پشیمان شده و گفته بود که ما خاندان پیامبر را برای این پیروی نکردیم که خون بریزیم و به ناحق رفتار کنیم (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/۲۴۷؛ طبری، ۱۴۱۸: ۶/۴۰۴؛ بلاذری، ۱۴۲۴: ۴/۲۲۶؛ ابن قتیبه دینوری، ۲: ۱۳۷۷/۱۶۶؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۳/۲۸). بدین ترتیب معلوم است که او نخست با عباسیان بیعت کرده و با آنان همراه شده بود؛ اما بعدها از عملکرد آنان در دو زمینه خون ریختن و عمل به ناحق، ناراضی شد. بر این اساس، می‌توان همچون ابن قتیبه انگیزه وی را دینی و چیزی در حد امر به معروف و نهی از منکر دانست (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۷۷: ۲/۱۶۶).

در اینجا دو سؤال مطرح می‌شود: یکی اینکه چه کسی به ناحق عمل کرد و خون ریخت؟ دوم اینکه شریک از ریختن خون چه کسانی چنان برآشفته بود؟ در پاسخ به سؤال نخست، گردیزی و بلاذری به صراحت قیام او را علیه ابومسلم دانسته‌اند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۸؛ بلاذری، ۱۳۲۴: ۴/۲۲۶). مقدسی نیز علت قیام را مخالفت با ابومسلم به خاطر خونریزی‌های او و زیاده‌روی در کشتار می‌داند (مقدسی، ۱۹۱۶: ۶/۷۴). بدین ترتیب معلوم است که شریک و هوادارانش از عمل به ناحق و خونریزی‌های ابومسلم به خشم آمده بودند. در پاسخ به سؤال دوم نیز با مروری بر حوادث نهضت عباسی آشکار می‌شود که در سال نخستین نهضت، دو گروه تحت تعقیب و کشتار قرار گرفتند. یکی امویان و وابستگان و حامیان آنها و دیگر متحدان سیاسی نهضت و برخی از سران آنها. از آنجا که شریک هوادار عباسیان بود و هواداران نهضت عباسی، امویان را ظالم دانسته و به همین علت به نهضت پیوسته بودند، پس نمی‌بایست نسبت به کشتار آنها معترض بوده باشد. نرشخی هم نقل می‌کند که او «گفتی ما از رنج مروانیان

اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل‌عباس نمی‌باید» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶).

از این فقره پیدا است که او از سقوط امویان شادمان بود و فقط از رنجی که آل‌عباس بر او و هوادارانش روا می‌داشتند رنجیده بود. به نظر می‌رسد که رنجیدگی و آشفته‌گی شریک می‌بایست از بی‌گناه دانستن مقتولان بوده باشد. در این صورت، می‌بایست قتل گروه دوم؛ یعنی، متحدان سیاسی نهضت همچون فرزندان کرمانی یا برخی از سران نهضت مانند ابوسلمه خلیل، سلیمان بن کنیر و جز آنها، که هیچ جرم آشکاری مرتکب نشده بودند و تا آخرین لحظات هم مورد احترام همگان بودند، او را چنین برآشفته باشد. چنانکه منابع نیز نشان می‌دهند ابومسلم به صورت مستقیم در قتل همه آنان نقش داشت. اگر یمنی بودن همه این قربانیان و وجود عصبیت شدید قبیله‌ای بین اعراب را با هم در نظر بگیریم، «رنج غیرقابل تحمل آل‌عباس» بر شریک و هواداران یمنی او معنی پیدا خواهد کرد. بدین ترتیب، یکی از انگیزه‌های اساسی قیام شریک، عصبیت قبیله‌ای و تلاش برای خونخواهی از مقتولان یمنی بود.

چنانکه پیدا است این بخش از شعارهای شریک ناظر بر اعتراض وی به عملکرد ابومسلم و حداکثر به معنای نابود کردن خلافت نوپای عباسی می‌توانست باشد. اما به راستی او پس از نابودی عباسیان، چه چیزی و چه کسی را می‌بایست جانشین آنها می‌کرد؟ پاسخ این پرسش در واقع بخش دوم شعارهای شریک است که فقط روایات محلی آن را عرضه کرده‌اند. به روایت گردیزی «او ابومسلم را مخالف شد و به آل‌ابوطالب دعوت کرد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۸). به گفته نرشخی نیز «او مردی مبارز بود و مذهب شیعه داشتی و مردمان را دعوت کردی به خلافت فرزندان امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - و گفتی ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل‌عباس

نمی‌باید. فرزندان پیغمبر باید که خلیفه پیغامبر بود» (نرشیخی، ۱۳۶۳: ۸۶).

بیشتر محققان با تکیه بر همین روایات، قیام را یک قیام شیعی دانسته‌اند. البته اگر تمایل سران مقتول دعوت به علویان و قتل آنها به این اتهام را در نظر بگیریم، آنگاه تمایل خونخواهان آنها (یعنی شریک و هوادارانش) به علویان نیز معنی‌دارتر شده، از چند جهت راه تردید در این نظریه را باز می‌کند. این وجوه تردید را از طریق چند پرسش می‌توان مطالعه کرد که پاسخ بدانها می‌تواند ضمن تبیین علت قیام شریک، ارتباط منطقی این قیام و مذهب تشیع را روشن سازد. یکی اینکه اگر قیام شریک را یک قیام شیعی خالص بدانیم، حاکی از وجود یک جریان قدرتمند شیعی در ماوراءالنهر است. آیا امکان وجود یک چنین جریان قدرتمندی از تشیع در ماوراءالنهر در آغاز قرن دوم هجری وجود داشت؟ چگونه چنین جریان قدرتمندی از تشیع در مدتی کوتاه پس از فتح ماوراءالنهر ایجاد شده بود و چرا بلافاصله پس از سرکوبی قیام دیگر از این جریان خبری نیست؟ در حالی که چند دهه بعد از این واقعه، جامعه ماوراءالنهر نیز همچون سایر ایالات و ولایات قلمروی عباسی پیرو مذهب سنت و جماعت (و عموماً فرقه حنفی) شدند. دوم اینکه اگر این قیام به راستی قیامی شیعی بود به کدام یک از فرق شیعی تعلق داشت؟ آنها در قیام خود برای به قدرت و خلافت رساندن کدام شخص از فرزندان علی<sup>(ع)</sup> مبارزه می‌کردند؟ با توجه به همزمانی آن قیام با روزگار زندگی امام صادق<sup>(ع)</sup>، موضعگیری آن حضرت نسبت به این قیام و سران آن چه بود؟ به نظر می‌رسد برای ارائه پاسخی مناسب به این هر دو پرسش لازم است با عطف به گذشته، نگاهی به شیوه گسترش تشیع در ماوراءالنهر داشته باشیم:

از چگونگی ورود نخستین شیعیان و تشیع به ماوراءالنهر اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما به نظر می‌رسد با تأمل بر موقعیت جغرافیایی منطقه بتوان پاسخی نسبی برای این قضیه یافت. بیشتر جمعیت این ناحیه را ایرانیانی تشکیل می‌دادند که تازه مسلمان شده بودند یا در حال پذیرش اسلام بودند؛ ولی رفتار امویان نژادپرست با آنها، رده‌بندی آنها با عنوان «موالی»، محرومیت آنها از بسیاری از حقوق اجتماعی و حتی اخذ جزیه از آنها با وجود پذیرش اسلام، آنها را به سمت اندیشه‌های عدالت‌طلبانه سوق داده و آماده پیوستن به هر جنبش رهایی‌بخش از ستم امویان کرده بود (برای آگاهی بیشتر درباره وضعیت موالی رک: زرین کوب، ۱۳۶۸: ۳۷۷-۳۸۸). مهاجرت قبیله‌هایی چند از اعراب شمالی و جنوبی به ماوراءالنهر و اسکان آنان در آنجا (سمعانی، ۱۴۱۹: ۱/۳۹۱-۳۹۲ و ۴۴۰/۴؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۵/۳۶۹؛ نرشیخی، ۱۳۶۳: ۷۳؛ اشپولر، ۱۳۶۹: ۴۴۷-۴۴۹) اعراب را نیز بدانجا وارد ساخت. دوری منطقه از نظارت مستقیم خلفا و مجاورت با ایلات غیرمسلمان شمال سیحون، عده قابل توجهی از افراد تحت تعقیب حکمرانان اموی (مسعودی، ۱۴۰۸: ۳/۱۳۸ و ۱۷۶؛ خواجه‌نویان، ۱۳۷۶: ۶۲) و افراد علاقه‌مند به شرکت در غزا علیه غیرمسلمانان (سمعانی، ۱۴۱۹: ۳/۳۹-۴۰) را نیز به ماوراءالنهر کشاند (اشپولر، ۱۳۶۹: ۱/۳۲۶ - ۳۲۷). از آنجا که برخی از این قبایل مهاجر، یمنی (جنوبی) بودند و عقاید شیعی داشتند (نرشیخی، ۱۳۶۳: ۷۳؛ جعفری، ۱۳۷۲: ۱۴۳)، به نظر می‌رسد که تفکر شیعی را با خود به ماوراءالنهر برده باشند؛ اما منابع موجود از وجود یک جریان شیعی در این منطقه در آن زمان خبر نمی‌دهند. با توجه به ارتباط تنگاتنگ خراسان با ماوراءالنهر در این مقطع زمانی به نظر می‌رسد با بررسی وضعیت تشیع در

خراسان و با مقایسه بتوان آگاهی اجمالی از وجود تفکر شیعی در ماوراءالنهر به دست آورد.

در خراسان نیز اگرچه بیشتر جمعیت را ایرانیانی تشکیل می دادند که شرایط یاد شده را داشتند، حضور برخی قبایل شیعی مذهب یمنی (سمعانی، ۱۴۱۹: ۳۹۱-۳۹۲ و ۴/۴۴۰؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۳۶۹/۵؛ اشپولر، ۱۳۶۹: ۴۴۷-۴۴۹؛ جعفری، ۱۳۷۲: ۱۴۳)، مهاجرت برخی از یاران و اصحاب علی<sup>(ع)</sup> نظیر قنبر به خراسان و توطن او و اولادش در آنجا (بیهقی، ۱۳۱۷: ۲۵) و مسلمان شدن برخی از بزرگان و دهقانان خراسان به دست علی<sup>(ع)</sup> (بالاذری، ۱۴۲۱: ۳۹۵؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/۱۹۰ و ۳۲۰) یک جریان نسبتاً قدرتمند شیعی را در آن سرزمین موجب شده بود که حتی رهبران نهضت عباسی از آنها بیم داشتند و داعیان خود را از اختلاط با آنان برحذر می داشتند (ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۱/۱۴۳). بومیان منطقه نیز در تماس با این شیعیان با عقاید شیعی آشنا شدند و برای تحقق عدالت و رهایی از ظلم بنی امیه خود را به آنها نزدیک ساختند. در نتیجه چنان روندی تشیع به سرعت منتشر شد و هواداران بسیاری یافت. میزان گسترش همدلی با تشیع در خراسان آن زمان را می توان از توصیف احتمالاً اغراق آمیز مسعودی در ذکر قیام یحیی بن زید در ۱۲۵هـ ق استنباط کرد که: «در آن سال هیچ مولودی [بدیهی است که منظور نوزاد پسر است] در خراسان زاده نشد مگر آنکه وی را یحیی یا زید نام نهادند» (مسعودی، ۱۴۰۸: ۳/۲۲۵). این بدین معنی نیست که همه آنها به امامت علی<sup>(ع)</sup> باور داشتند، بلکه بدین معنی است که همه آنها به خاطر ضدیت با امویان و ستمگری آنان به طرفداری از مخالفان آنها پرداختند و با یحیی و زید احساس همدلی داشتند. ناگفته پیدا است که این همدلی با اعتقاد راسخ به تشیع فاصله و تفاوت بسیار داشت؛ اما علاقه مندی آنها به عدالت و اشتراک با شیعیان در مبارزه با امویان، آنها را

حول یک محور جمع کرد و منابع همه را شیعه نامیده اند. بنابراین، می توان آنها را به دو دسته تشیع اعتقادی و عاطفی (سیاسی)<sup>۱۲</sup> تقسیم کرد. با توجه به حضور داعیان عباسی در برخی نقاط ماوراءالنهر (طبری، ۱۴۱۸: ۶/۳۱۱؛ ابن اثیر، ۳۵۹: ۱/۱۴۱۵) و شرکت شماری از اهالی آن ایالت در قیام ابو مسلم (دینوری، ۱۳۳۰: ۳۴۳) می توان تصور کرد که این وضعیت در ماوراءالنهر نیز وجود داشت. مبلغان نهضت عباسی نیز به منظور بهره برداری از همه این نیروها برای خلع ید از امویان شعار مبهم الرضا من آل محمد را به عنوان شعار قیام خود انتخاب نمودند و با جذب شیعیان سیاسی<sup>۱۳</sup> توانستند نهضتی یکپارچه علیه حکومت بنی امیه ایجاد کنند (خواجویان، ۱۳۷۶: ۷۲-۷۴).

در پاسخ به پرسش دوم نیز می توان گفت که بیشتر فرق تشیع یکی از ارکان اساسی دین را امامت می دانستند و در قالب آن، ضرورت شناخت امام و وجوب اطاعت از وی را باور داشتند (شهرستانی، ۱۳۷۳: ۱/۱۹۱). اگرچه هر کدام از آنها یکی از نوادگان و فرزندان متعدد علی<sup>(ع)</sup> را امام خود می دانستند و پیروی می کردند، فصل مشترک آنها، اعتقاد به انحصار امامت در فرزندان علی<sup>(ع)</sup> از فاطمه زهرا<sup>(س)</sup> بود. شریک و پیروانش در صورت اعتقاد به تشیع و ضرورت شناخت امام و وجوب اطاعت از وی، از کدام امام فرمان می بردند؟ در آن زمان، امام شیعیان امامی امام صادق<sup>(ع)</sup> بود که در مدینه به سر می برد (همان: ۲۰۴ و ۲۱۸). در هیچ منبعی از ارتباط شریک و یارانش با ایشان نه به صراحت و نه به اشاره سخنی نرفته و حتی در منابع موجود نام امام یا رهبری از خاندان علوی برای این قیام ذکر نشده است. اگر چنانکه ذکر شد یکی از ارکان اساسی تشیع را امامت (به معنای ضرورت شناخت امام و اطاعت از وی) بدانیم، آنگاه معلوم می شود که شیعه معتقد هیچ گاه فریفته نخواهد

شد مگر اینکه آگاهانه تغییر کیش دهد؛ زیرا او امام خود را می‌شناسد و در همه احوال و امور به صورت مستقیم یا از طریق واسطه از وی فرمان می‌گیرد. در حالی که امام صادق<sup>(ع)</sup> دعوت ابوسلمه خلال برای به خلافت نشان دادن خود را با استناد به اینکه ابوسلمه شیعه آنها نیست رد کرد (نزه من کتاب التاریخ، ۱۹۶۰: ۱۱۵؛ مسعودی، ۳: ۱۴۰۸/۱۶-۲۶۹)، چگونه ممکن بود که شیعیان معتقد به امامت او چنین نکنند؟ عبدالله محض، پدر نفس زکیه، نیز اگرچه دعوت ابوسلمه را اجابت کرد، پیش از بازگشت فرستاده، هواداران عباسیان با سفاح بیعت و اتحاد ابوسلمه و عبدالله محض را عملاً خنثی کردند (مسعودی، ۳: ۱۴۰۸/۲۶۹). استدلال‌های امام صادق<sup>(ع)</sup> در گفتگو با عبدالله محض (همان‌جا) نیز به خوبی گویای آن است که بیشتر شیعیان خراسان مقارن نهضت عباسیان را نمی‌توان شیعه اعتقادی دانست.

پس با توجه به پاسخ هر دو پرسش، به واقع نمی‌توان رهبران و هواداران این قیام را شیعی به معنای خاص اعتقادی آن دانست؛ از این رو، هنوز این سؤال باقی است که ارتباط قیام شریک با تشیع چگونه بود؟ با توجه به تلبس عبدالله ابن معاویه و عباسیان به تشیع به نظر می‌رسد پاسخ این پرسش را در پرتو بازکاوی قیام ابن معاویه و تبلیغات عباسیان بتوان یافت. بدین ترتیب، پرسش را چنین باید مطرح کرد: ارتباط عباسیان با تشیع چگونه بود و سران دعوت عباسی به کدام فرقه از شیعیان تعلق داشتند؟ می‌دانیم که داعیان عباسی از شیعیان اعتقادی (بنی فاطمه) که در خراسان بودند پرهیز می‌کردند (ابن اثیر، ۵: ۱۴۱۵/۱۴۳). پس شیعیانی که به ابن معاویه و عباسیان پیوستند پیرو کدام فرقه شیعی بودند؟ سرنوشت آنها پس از سقوط امویان چه شد؟ عبدالله بن معاویه در سال ۱۲۷هـ.ق در اطراف کوفه قیام کرد و با ضرب سکه، خود را خلیفه خواند (برای آگاهی از جزئیات قیام وی رک: همان: ۵/۳۲۴-۳۲۷ و

۳۷۰-۳۷۳؛ طبری، ۱۴۱۸/۶: ۲۶۲-۲۶۸ و ۳۲۵-۳۲۸). به تصریح کتب ملل و نحل، او و هوادارانش پیرو فرقه جناحیه بودند که یکی از فرق غالی شیعه بود (اشعری، ۱۳: ۱۳۶۲؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۳۵-۲۳۶؛ شهرستانی، ۱۳۷۳: ۱۹۸/۱). البته بیشتر منابع از حضور برخی از افراد خاندان عباسی در قیام ابن معاویه خبر داده‌اند (طبری، ۱۴۱۸/۶: ۳۲۷؛ ابن اثیر، ۵: ۱۴۱۵/۳۷۲). از طرف دیگر، مورخان در خصوص ادعای عباسیان نسبت به خلافت، سه مبنا را روایت کرده‌اند که معروف‌ترین و رایج‌ترین آنها، که تقریباً در همه منابع ذکر شده، ادعای انتقال امامت از ابوهاشم، پسر محمد بن حنفیه، به عباسیان است (بلاذری، ۱۴۲۴: ۱۰۸/۴ و ۱۵۷؛ مسعودی، ۱۴۲۱: ۳۰۸-۳۰۹؛ اخبار الدوله العباسیه، ۱۹۹۷: ۱۶۵-۱۶۷، ۱۷۳ و ۱۸۶-۱۹۰؛ برای آگاهی از جزئیات بیشتر رک: دنیل، ۱۳۶۷: ۲۶-۲۷). بدیهی است که این ادعا، عباسیان را نیز یکی از فرق تشیع و زیر مجموعه کیسانی‌ها قرار می‌داد (اشعری، ۱۳۶۲: ۱۹؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۸؛ شهرستانی، ۱۳۷۳: ۱/۱۶، ۱۹۷ و ۲۰۰) حتی برخی ابومسلم (یا ابوسلمه) را نیز جزو فرقه رزامیه (یکی از شعب کیسانی) برشمرده‌اند (شهرستانی، ۱۳۷۳: ۱/۲۰۱-۲۰۵). تعدد و تفرق شعبات فرقه کیسانی، که معلول سرعت تغییر امام و انشعاب فرقه در نزد آنها بود (همان: ۱/۱۹۳ و ۱۹۷)، این فرصت را برای ابن معاویه و عباسیان فراهم ساخت تا با تظاهر به پیروی از این فرق، انشعابی برای خود ایجاد کنند و از این طریق، به تدریج شعبات دیگر را با خود یار و همراه سازند. این موارد گویای آن است که نهضت عباسی از هر دو گروه شیعیان غالی و کیسانی بهره‌مند و از این طریق، موفق به انتحال آنان شد. بدین معنی که عباسیان پس از به قدرت رسیدن، همه سعی خود را در تحکیم مبانی دعاوی خود نسبت به خلافت به کار بردند (اخبار الدوله العباسیه، ۱۹۹۷:

۱۶۵) و در نتیجه توانستند آن بستر شیعی را، که در خراسان و ماوراءالنهر ایجاد شده بود، متحلل سازند. بدین ترتیب پیدا است که این شیعیان سیاسی بودند که با شروع تبلیغات عباسیان، هر کدام به طریقی (قومی یا قبیله‌ای یا از راه دعوت یکی از دعوات عباسی) با آن آشنا شدند و چون فقط با تشیع احساس همدلی داشتند، همان مبلغ یا مبلغان را به عنوان پیشوای خود پذیرفتند و بدون توجه به امام یا رهبر مذهبی خاصی به دعوت لیبیک گفتند و آنها را علیه امویان یاری دادند.<sup>۱۴</sup> اما پس از پیروزی، وقتی مشاهده کردند که ابومسلم بسیاری از متحدان سیاسی نهضت و حتی برخی از سران و داعیان آن را کشت و در عین حال، با برخی از اشراف نامسلمان منطقه که تا دیروز یاران امویان بودند متحد گشت، سرخورده شدند یا به خاطر عصبیت به خشم آمدند و تصمیم گرفتند تا قیامی دیگر را علیه عباسیان راه‌اندازی کنند. بر این اساس، شاید بتوان شریک را (همچون دیگر بزرگان دعوت عباسی) از شیعیان منطقه تصور کرد که به دعوت عباسی پیوست و احتمالاً یکی از سران آن بود. البته مذاقه بیشتر در روایت گردیزی که «به آل ابوطالب دعوت کرد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۸) شاید کلید حل مشکل مذهب شریک را به دست دهد. از آنجا که آل ابوطالب عام‌تر از آل علی<sup>(ع)</sup> است و فرزندان جعفر طیار و عقیل، دیگر برادران امام علی، را نیز در برمی‌گیرد، و از قضا در ابتدای نهضت عباسی، عبدالله بن معاویه شوریده بود و عده زیادی با شعار الرضا من آل محمد نیز به وی پیوسته بودند، شاید بتوان شریک را از هواداران و پیروان ابن معاویه دانست که به علت تشابه شعار عباسیان با ابن معاویه به نهضت عباسی پیوست و با سرخوردگی از آنان به علویان مایل شد.

(ب) بافت قومی - اجتماعی حامیان قیام

منابع تعداد هواداران شریک را تا ۳۰۰۰۰۰ مرد جنگی برشمرده‌اند؛ ولی اطلاعات دیگری در باب آنها به دست نمی‌دهند (طبری، ۱۴۱۸: ۶/ ۴۰۴؛ بلاذری، ۱۴۲۴: ۴/ ۲۲۶؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۵/ ۴۴۸). متأسفانه اختصار گزارش منابع در خصوص قیام شریک باعث شده است که در بیشتر آنها از ترکیب‌بندی نیروهای اجتماعی قیام هیچ سخنی به میان نیاید. در حالی که مقدسی پیروان شریک را «مردم بی سر و پا»<sup>۱۵</sup> می‌خواند (مقدسی، ۱۹۱۶: ۷۴/ ۶)، نرشخی نام بلندپایگانی چون امیران بخارا، خوارزم و برزم را در زمره هواداران قیام ذکر می‌کند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶). ابن قتیبه نیز معتقد است که در میان آنها «گروهی از برگزیدگان و اشراف»<sup>۱۶</sup> حضور داشتند (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۷۷: ۱۶۶). تنها با تأمل در نام و پایگاه اجتماعی برخی از افراد حاضر در قیام که نرشخی به صورت جسته گریخته به ذکر آنها پرداخته است و نیز با دقت در منطقه جغرافیایی قیام و ترکیب جمعیتی حاضر در آن محدوده، شاید بتوان تصویری کلی از نیروهای اجتماعی حاضر در قیام به دست آورد. بر این اساس، چنانکه گفته شد، در محدوده جغرافیایی قیام اقوامی ایرانی ساکن بودند که در روستاها کشاورزی می‌کردند و در شهرها به تجارت می‌پرداختند یا در صنعت و پیشه‌وری مشغول بودند (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۰۵-۱۱۸؛ استخری، ۱۳۶۸: ۲۲۶-۲۲۹). پس از فتوحات نیز تعداد قابل توجهی از قبایل عربی در این ناحیه ساکن شدند و علاوه بر اشتغال به برخی فعالیت‌های سنتی قبیله‌ای (از قبیل دامداری)، در امر غزا و گسترش فتوحات نیز فعال بودند و نیروی کمکی حاکمان عرب در منطقه به شمار می‌رفتند (یعقوبی، ۱۳۵: ۱۴۲۲؛ استخری، ۱۳۶۸: ۲۵۳؛ اشپولر، ۱۳۶۹: ۴۴۹). چنانکه ذکر شد، سرکرده قیام، شریک، به یکی از این قبایل موسوم به مهره تعلق داشت که از قبایل یمنی بود. ابن قتیبه نیز



او را به قبیله همدان (با فتح اول و سکون دوم) منسوب می‌دارد (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۷۷:۱۶۶) که یکی از قبایل عرب قحطانی (یمنی) و از قدیم به تشیع مشهور بود (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۹؛ سمعانی، ۱۴۱۹: ۶۴۷/۵-۶۴۹). فرماندهی سپاه وی را نیز فردی موسوم به حمزه همدانی (که از زندگی وی چیزی دانسته نیست) برعهده داشت (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۷). نسبت وی گویای آن است که وی نیز از قبیله همدان بود. از دیگر عناصر و افراد حاضر در قیام می‌توان از امیر بخارا، عبدالجبار بن شعیب؛ امیر خوارزم، عبدالملک بن هرثمه، و امیر برزم، مخلد بن حسین، نام برد که به گفته نرشخی از قیام شریک پشتیبانی می‌کردند (همان: ۸۶). هویت این سه امیر بر ما ناشناخته است. ناگفته پیداست که با توجه به نابودی امویان و رانده شدن آنها از خراسان، این حکمرانان گماشتگان دستگاه خلافت جدید بودند. از آنجا که منابع موجود چگونگی غلبه عباسیان بر ماوراءالنهر را ذکر نکرده و تنها از انتصاب حکمران سمرقند به وسیله ابومسلم خبر داده و به صراحت زمان این واقعه را هم پس از مرگ نصر بن سیار در ربیع الاول ۱۳۱ هـ ق (نبذه من کتاب التاريخ، ۱۹۶۰: ۸۴)؛ یعنی، نزدیک به یک سال پیش از قیام شریک ثبت کرده‌اند (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۲/۲۳۸)؛ طبری ۱۴۱۸: ۳۴۰/۶، با وجود ادعای فرای مبنی بر اینکه پس از فرار نصر بن سیار حکومت بخارا رها شده بود (فرای، ۱۳۶۵: ۴۱)، نمی‌توان پذیرفت که ابومسلم این نواحی را رها کرده باشد. او حتماً می‌بایست کسانی از اعضای نهضت یا متحدان آن را برای حکومت بر این نواحی فرستاده باشد. طبری در شرح جریان جدال میان جدیع بن علی الکرمانی با نصر بن سیار در رمضان ۱۲۶ هـ ق، دو تن از یاران وی با نام‌های عبدالجبار بن شعیب بن عبّاد و عبدالعزیز بن عبّاد بن جابر بن همام بن حنظله الیحمّدی را نام می‌برد

(طبری، ۱۴۱۸: ۲۵۰/۶). اگر بتوان آن دو را عمو و برادرزاده فرض کرد، می‌توان آنها را از قبیله یحمّدی دانست که یکی از تیره‌های ازد (باز هم یکی از شعبات قبایل یمنی) بود (سمعانی، ۱۴۱۹: ۱۲۰/۱ و ۶۲۸/۵؛ برای آگاهی بیشتر رک: منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۸۹). طبری بار دیگر در میان کسانی که جدیع بن علی الکرمانی را از زندان رها کردند از عبدالجبار بن شعیب نام می‌برد (طبری، ۱۴۱۸: ۲۵۱/۶). همچنین در شرح منازعات جدیع بن علی الکرمانی با نصر بن سیار و حارث بن سریق، از یکی از افراد حاضر در سپاه کرمانی با نام مخلد بن حسن یاد شده است (همان: ۶/۲۹۸). افزون بر این می‌دانیم که ابومسلم در اتحاد تنگاتنگ و همراهی نزدیک با علی و عثمان، فرزندان همین جدیع بن علی الکرمانی، توانست بر نصر بن سیار پیروز شود (اخبار الدوله العباسیه، ۱۹۹۷: ۲۸۸-۲۸۹ و ۲۹۹-۳۱۷). به گفته منابع تاریخی به پاس این همکاری، ابومسلم همیشه پشت سر علی بن جدیع الکرمانی نماز می‌خواند و هیچ کاری را بدون رضایت و مشورت وی انجام نمی‌داد و حتی او را امیر می‌نامید (نبذه من کتاب التاريخ، ۱۹۶۰: ۸۵-۸۶؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۵). به گفته طبری ابومسلم زمانی که قصد داشت علی بن جدیع را به قتل برساند، از او خواست که خواص خود را نام برد تا آنها را به امارت نواحی منصوب کنند و به آنها جایزه و خلعت دهند (طبری، ۱۴۱۸: ۳۴۰/۶). این شواهد نگارنده را مجاب می‌کند تا با تطبیق این افراد با یکدیگر، عبدالجبار بن شعیب و مخلد بن حسین را از طایفه ازد و از نزدیکان کرمانی بدانند که با اعمال نفوذ علی الکرمانی به حکومت بخارا و برزم تعیین شده بودند. در منابع تاریخی هیچ نامی از عبدالملک بن هرثمه، حکمران خوارزم، نیست؛ اما طبری از فردی با نام عبدالملک بن حرمله در میان یاران و نزدیکان جدیع بن علی الکرمانی نام برده است (همان: ۶/۲۵۰-۲۵۱).

در قیاس با دو مورد قبلی شاید بتوان «هرثمه»ی مکتوب در نرشخی را تصحیف حرمله و در نتیجه، این دو تن را نیز یکی دانست. در این صورت، او نیز (همچون دو نفر پیشین) از افراد قبیلهٔ ازد و از یاران الکرمانی بود. بدین ترتیب، این عناصر عرب یمنی (یعنی افراد قبایل مهره، همدان و ازد و دیگر وابستگان به آنها) هستهٔ اولیه و اصلی قیام را تشکیل می‌دادند. چنانکه گفته شد، عصیت شدید قبیله‌ای اعراب، قتل بزرگان قبایل یمنی به دست ابومسلم و حضور گستردهٔ اعراب یمنی در قیام شریک می‌تواند یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های اصلی قیام را نشان دهد.

می‌دانیم که منطقهٔ ماوراءالنهر بافت جمعیتی ایرانی داشت (Gibb, 1970:5) که در قیاس با مهاجران عرب بسیار پرتعدادتر بودند. حال سؤال این است که این جمعیت انبوه چه نقشی در این قیام ایفا کردند؟ نرشخی در میان عناصر قیام و هواداران شریک از «شهربان بخارا» یا با عبارت «جملهٔ اهل بخارا» نیز یاد می‌کند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶) که گویای حضور فعال بخشی از اقشار اجتماعی ایرانی در این قیام است و با توجه به محدودهٔ قیام و در مقایسه با مردم بخارا باید گفت که برخی از ایرانیان سمرقند و احتمالاً فرغانه و خوارزم هم به این قیام پیوسته بودند. شایان ذکر است که با توجه به اینکه مدت چندان از فتوحات اعراب در منطقه نمی‌گذشت و سیاست‌های نژادپرستانهٔ اموی با موالی (در این زمینه رک: زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۳۷۸-۳۸۰) هم مانع از آن بود که ایرانیان بتوانند در فعالیت‌های اجتماعی نقش برجسته‌ای ایفا کنند و در زمرهٔ سرکردگان قیام جای بگیرند، می‌توان استنباط کرد که ایرانیان منطقه در این قیام نیز نقش فرعی داشتند و بیشتر سیاهی لشکر بودند. اما با توجه به بافت جمعیتی مکان قیام، شاید با تحلیل و بازکاوی پایگاه اجتماعی و

بافت قومی سپاه مخالفان شریک نیز بتوان اطلاعاتی در خصوص ماهیت قیام او به دست آورد.

از آنجا که بخشی از ایرانیان به عنوان مخالفان قیام فعالیت می‌کردند و عامل اصلی پیروزی لشکر ابومسلم بر قیام‌کنندگان بودند، لازم است تا با شرحی مختصر موضع ایرانیان این منطقه در قبال قیام و علت پیوستن هر یک از آنها به یکی از دو طرف درگیری را روشن سازیم. از فحوای منابع تاریخی برمی‌آید همان‌گونه که ایرانیان ماوراءالنهر را در دورهٔ مورد بحث به لحاظ موقعیت اجتماعی، فعالیت اقتصادی و مکان زندگی می‌توان به دو دستهٔ کلی شهرنشینان و روستاییان دسته‌بندی کرد، آنها در قبال این قیام هم دو دسته شدند.

یکی از مخالفان اصلی قیام شریک، بخارا خداه، قتیبه بن طغشاده، بود که به استناد طبری با وجود عبدالجبار بن شعیب، او را باید فرمانروای غیرمسلمانان منطقه دانست (طبری، ۱۴۱۸: ۱۲۰/۶ و ۱۵۲). با توجه به پایگاه اجتماعی وی به عنوان بزرگ اشراف زمیندار و اهمیت کشاورزی در ماوراءالنهر باید وی را رئیس و نمایندهٔ همهٔ کشاورزان و روستاییان منطقه شمرد.<sup>۱۷</sup> به روایت نرشخی پدر او، طغشاده، مسلمان نشده بود (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۵). خود قتیبه بن طغشاده نیز با آنکه در ظاهر مسلمان بود و نام اسلامی داشت، اندکی پس از قیام شریک به جرم ارتداد به قتل رسید (همان: ۱۵).<sup>۱۸</sup>

دستهٔ دیگر مخالف با قیام را نرشخی با عنوان «اهالی کوشک‌های بخارا» یاد کرده است. با توجه به قرائن و شواهد آنها را باید بازرگانان بزرگ منطقه دانست. به گفتهٔ نرشخی پس از فتح بخارا در سال ۹۲ هـ.ق به دست بن مسلم باهلی (حک: ۸۶-۹۶ هـ.ق) و استقرار اعراب در شهر، جمعی از توانگران (ظاهراً بازرگانان) بخارا (حدود هفتصد خانوار)، که مجاورت

با اعراب را دوست نداشتند، همه خانه و کاشانه خود را در شهر به اعراب وا گذاشته، به خارج شهر رفته، به شیوه دهقانان کوشک‌هایی مفصل برای خود، چاکران و دیگر وابستگان‌شان بنا کردند که به کوشک مغان معروف گردیدند (همان: ۴۲-۴۳، ۶۷ و ۷۳). در اثر همین جریان، عده زیادی از اهالی بخارا از شهر خارج شدند و به آنان پیوستند؛ چنانکه در طول سی سال بعد (از ۹۲ تا ۱۳۲ هـ.ق که قیام شریک روی داد) جمعیت آن کوشک‌ها از جمعیت سکنه شهر بیشتر شد و هیچ عرب (یا به عبارت دقیق‌تر هیچ مسلمانی) در این کوشک‌ها نبود (همان: ۸۷). اهالی این کوشک‌ها، بارها بر سر اسلام با مسلمانان درگیر شدند (همان: ۶۷-۶۸).

در نتیجه، منافع اشراف زمیندار و اشراف بازرگان با هم پیوند خورد و طبیعی بود که از نفوذ اسلام به دور و بر دین (یا ادیان) پیشین خود باقی باشند. آنها به مرور زمان تنها راه حفظ قدرت، ثروت و املاک خود را در همکاری با اعراب فاتح یافتند؛ از این رو، با وجود تنفر از مجاورت با اعراب، خود را به امیران اموی خراسان نزدیک و ضمن همکاری تنگاتنگ با آنها رابطه محکمی برقرار کردند. از روایات نرشخی (همان: ۸۲-۸۴) و طبری (۱۴۱۸: ۶/ ۱۵۲ و ۳۴۱) برمی‌آید که این اشراف با وجود همکاری ظاهری با اعراب، با جدیت از دین پیشین خود حمایت و از گرایش اهالی منطقه به دین اسلام جلوگیری و تا آخرین لحظات، از نصر بن سیار در قبال نهضت عباسیان و ابومسلم حمایت می‌کردند.

تنها شهرنشینان، که بیشتر به مشاغلی چون صنعت یا پیشه‌وری مشغول بودند، پس از فتوحات در بخارا ماندند و با توجه به تماس مستقیم و مکرر با اعراب و نیز برنامه‌هایی که اعراب برای جلب غیرمسلمانان به اسلام اجرا می‌کردند - نظیر اجازه قرائت نماز به فارسی، دادن درم (سکه) به نمازگزاران نومسلمان و جز

آن (نرشخی، ۱۳۶۳: ۶۷) - به تدریج اسلام در میان آنها رسوخ کرد. اما آنها به خاطر سیاست نژادپرستانه اموی و فشارهای زیادی که بر آنها می‌آمد همچون دیگر اقشار جامعه اسلامی خواهان عدالت بودند. بدین ترتیب پیدا است که در جریان قیام شریک که قیامی اسلامی بود فقط شهریان، که مسلمان شده بودند، حضور داشتند و روستاییان، که در مزارع دهقانان کشاورزی می‌کردند و از نفوذ اسلام به دور مانده بودند، نمی‌توانستند هوادار شریک بوده باشند. اشراف نیز با پیروزی ابومسلم تغییر جهت دادند و برای حفظ امتیازات خود به همکاری با دولت جدید برخاستند. اولین اقدام آنها برای اثبات حسن نیت و نزدیکی بدان، مخالفت با شریک و کمک به شکست او بود. بدین ترتیب، ضمن تأمین منافع خود از اعراب و نومسلمانان بخاری هم انتقام می‌گرفتند. پس در واقع یک تضاد اجتماعی عمیق میان ایرانیان مسلمان و غیرمسلمان وجود داشت که خود با رویه و ظاهر مخالفت با عباسیان یا دفاع از آنها تجلی یافت.

بخشی دیگر از مخالفان قیام، موالی ایرانی بودند. نرشخی در صف مخالفان شریک از سلیمان قریشی، مولای حیان نبطی، یاد می‌کند که با پانصد مرد به یاری زیاد بن صالح آمد و صدمه‌ای را به بخشی از سپاه شریک وارد کرد (همان: ۸۷). ذکر نام سلیمان قریشی، مولای حیان، نیز به نحوی دیگر بازگوکننده نقش ایرانیان در قیام شریک است؛ زیرا نرشخی در جای دیگر از پسر سلیمان با نام مقاتل یاد می‌کند و آنها را مولای حیان نبطی می‌داند (همان: ۸۰)، در حالی که حیان خود یکی از ایرانیان و مولای طلحه بن هییره شیبانی بود. در واقع، حیان از آن دسته ایرانیانی بود که پس از غلبه اعراب مسلمان، خود را به آنها متصل و در تسهیل فتوحات با آنها همکاری کردند (شعبان، ۱۳۸۶: ۱۱۲-۱۱۳) و به پاس این همکاری موقعیت ویژه‌ای

یافتند (برای آگاهی از جایگاه ویژه حیان نبطی و فرزندانش رک: طبری، ۱۴۱۸: ۵۰۱/۵-۵۰۲، ۵۳۱، ۵۵۲-۵۶۶ و ۵۸۰-۵۸۱ و ۶/۴۴ و ۹۰). اما با آغاز قیام عباسیان و مشاهده ضعف امویان، این موالی در ۱۳۱ هجری به سرکردگی مقاتل بن حیان به دفاع از امویان در مقابل ابومسلم صف‌آرایی کردند (ابن‌خلدون، ۱۴۲۱: ۳/۱۵۴-۱۵۵). یکی دیگر از فرماندهان این گروه ابوسعید القرشی نام داشت (همان‌جا) که براساس ظاهر نام شاید بتوان او را همان سلیمان یا یکی از منسوبان وی دانست. طبری نیز از زیاد القرشی، مولای حیان نبطی، یاد می‌کند (طبری، ۱۴۱۸: ۶/۹۰). بر این قیاس شاید بتوان قرشی‌های ماوراءالنهر در این مقطع زمانی را وابستگان حیان نبطی و در نتیجه، از موالی ایرانی دانست. سپاهیان عباسی به سرکردگی ابوداود خالد بن ابراهیم شیبانی بر این گروه غالب آمدند و آنها را متفرق ساختند. از آنجا که از مقاومت آنها خبر دیگری در منابع نیامده است می‌توان تصور نمود که پس از این ماجرا، آنها دست از جنگ کشیدند و سعی کردند با نزدیک شدن به دولت جدید، منافع خود را در این دولت نیز حفظ کنند. بنابراین، تعجیبی ندارد که در سال بعد (شوال ۱۳۲ هجری) آنها را در صف سپاهیان ابومسلم و جزو مخالفان شریک می‌بینیم؛ چون آنها با شرکت در لشکرکشی علیه شریک قصد داشتند حسن نیت خود را به ابومسلم و عباسیان نشان دهند. در پایان شایان ذکر است که احتمالاً در میان شهریان هوادار قیام، بازماندگان سپاه اموی مستقر در ماوراءالنهر نیز بودند که ظاهراً برای حفظ خود به این قیام پیوستند<sup>۱۹</sup> و در نتیجه، می‌توان آن را قیامی چند وجهی دانست.

### عوامل شکست قیام

متأسفانه منابع به خاطر اختصار، درباره علل شکست قیام هیچ چیزی نمی‌گویند. تنها با استنباط عقلانی می‌توان برخی علل و دلایل مؤثر در این قضیه را به ترتیب ذیل دسته‌بندی و ارائه نمود:

#### ۱. علل سیاسی - نظامی

الف) ضعف نیروی نظامی: یکی از مهم‌ترین عوامل نابودی قیام را باید ضعف نیروی نظامی آن دانست؛ زیرا جدای از غازیان حاضر در قیام، بیشتر نیروهای آن از داوطلبان شهری بودند که به صورت حرفه‌ای در امور نظامی اشتغال نداشتند. علاوه بر این، ضرورت تأمین معاش خانواده از حضور تمام وقت آنها در عرصه نظامی مانع می‌شد.

ب) نیرومندی سپاه ابومسلم و حمایت اشراف از وی: در زمینه علت یابی برای نتیجه نبردها معمولاً باید نقطه قوت نیروهای پیروز را نیز در نظر گرفت. در این قیام نیز مخالفان قدرت زیادی داشتند. در آن زمان، ابومسلم، که موفق به تأسیس خلافت عباسی شده بود، از قدرت فوق‌العاده‌ای بهره‌مند بود. بیشتر اهالی خراسان از جمله غازیان و رؤسای قبایل عربی نیز به نهضت پیوسته بودند و به عنوان یک نیروی ورزیده و آماده جنگی در مخالفت با قیام مطیع ابومسلم بودند.

#### ۲. علل فرهنگی - اجتماعی

الف) ابهام در اهداف قیام و در نتیجه، نامتجانس بودن یاران آن: تبلیغات درست و منسجم از طریق شفاف‌سازی در تبیین اهداف یک قیام می‌تواند به عنوان عاملی اساسی در تجانس هواداران آن قیام، تحکیم اعتقاد آنها و در نتیجه، تلاش بیشتر برای تحقق اهداف مزبور عمل کند. اما در رابطه با قیام شریک تا آنجا که در منابع اشاره شد، شعارها مبهم و اهداف نامشخص است؛ بنابراین، عده زیادی با انگیزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متفاوت بدان پیوستند و در نتیجه،

نوعی تشتت و عدم تجانس در میان هواداران قیام ایجاد گردید.

ب) انزوای جغرافیایی مکان قیام و عدم ارتباط مؤثر با دیگر نواحی و ناراضیان: جریان‌های سیاسی - اجتماعی، به ویژه قیام‌ها، صرفاً از طریق ارتباط مؤثر با دیگر افراد یا گروه‌های انسانی و جذب هوادار می‌توانند فراگیر شوند. البته این امر نیز در گرو داشتن موقعیت ارتباطی و استراتژیک است. اما ماوراءالنهر در رابطه با دور شعارهای قیام شریک و انتشار آن در دیگر نواحی، موقعیتی کاملاً نامناسب داشت. نواحی شرق، شمال و شمال غربی آن در دست ایلات بیابانگردی بود که هنوز مسلمان نشده بودند و هواداران اصلی شریک (غازیان) مشغول نبرد با آنها بودند. برقراری ارتباط با نواحی جنوب و جنوب غربی؛ یعنی، همان خراسان نیز به دو علت دشوار و حتی غیرممکن بود: یکی وجود رود عریض و پرآب جیحون و دیگر استیلای ابومسلم و حامیان وی بر آنجا. بنابراین، دسترسی به نواحی غربی و جنوبی خراسان نیز غیرممکن بود و قیام به ماوراءالنهر محدود شده بود و امکان برقراری ارتباط با ناراضیان دیگر قلمرو اسلامی وجود نداشت؛ در حالی که در طرف مقابل، ابومسلم می‌بایست با دیگر نواحی قلمرو اسلامی ارتباط برقرار کند.

### ۳. علل اقتصادی و اجتماعی

الف) حمایت طبقات فرودست شهری از قیام: چنانکه پیشتر اشاره شد، طبقات شهری بخارا که درآمد چندانی نداشتند در شهر ماندند و مسلمان شدند و در نتیجه، برای تحقق عدالت در قیام شرکت کردند؛ اما این گروه توانایی مالی زیادی برای حمایت از قیام و تهیه ملزومات سپاه خود نداشتند.

ب) مخالفت طبقات فرادست و اشراف با قیام: چنانکه گفتیم بخارا خداه و پیروانش و اهالی کوشک‌های بخارا، که به قول نرشخی از توانگران بودند

(نرشخی، ۱۳۶۳: ۴۳-۴۲)، در دسته مخالف قیام قرار داشتند. آنها با در اختیار داشتن سرمایه فراوان، علاوه بر تهیه مقدار کافی ملزومات و تجهیزات برای سپاه خود می‌توانستند نیروهای مزدور بسیاری را نیز جذب و استخدام کنند.

ج) در اختیار داشتن عباسیان منابع اقتصادی جامعه را و در نتیجه، توان جذب بیشتر نیرو: ابومسلم و عباسیان به دلیل استیلا بر قلمرو اسلامی و تملک خزاین غنی امویان، علاوه بر تهیه و تدارک مایحتاج سپاه خود امکان جذب و به کارگیری نیروهای مزدور فراوان دیگری را نیز داشتند.

### نتیجه

قیام شریک در نخستین ماه‌های خلافت عباسی در ۱۳۲هـ.ق در ماوراءالنهر مولود شرایطی خاص بود. مرگ ابراهیم امام عباسی در آستانه پیروزی نهضت، به انشقاق و اختلاف میان سران و سستی ایمان پیروان آنها انجامید. اندکی پس از اینکه نهضت عباسی با نابودی امویان به هدف رسید، ابومسلم خراسانی به تسویه یاران نهضت پرداخت و جمعی از متحدان سیاسی نهضت همچون فرزندان جدیع بن علی کرمانی و شیبان بن سلمه خارجی را به قتل آورد. دامنه این قتل و کشتار، بسیاری از سران نهضت همچون لاهز بن قریظ، ابوسلمه خلیل و سلیمان بن کثیر و منسوبان آنها را نیز دربرگرفت. بسیاری از یاران و هواداران نهضت، که در واقع شیعیان سیاسی بودند، با مشاهده این کشتارها به خشم آمدند و هم به لحاظ پیوندهای قبیله‌ای و هم به لحاظ مذهبی تصمیم گرفتند به سرکردگی شریک بن شیخ‌المهری از ادامه این روند جلوگیری کنند. رهبر این قیام با بهره‌گیری از زمینه مذهبی ماوراءالنهر توانست توده وسیعی از اعراب و ایرانیان آن سامان را، که از خونریزی فراوان ابومسلم ناراضی شده و به خشم آمده

بودند، با عنوان طرفداری از خلافت فرزندان علی<sup>(ع)</sup> گرد خویش فراهم آورد. این قیام به سرعت در میان اهالی ماوراءالنهر گسترش یافت و با پیوستن برخی افراد یا گروه‌ها با انگیزه‌های اقتصادی و اجتماعی خاص خود، سراسر آن سامان از فرغانه تا سغد و خوارزم را دربرگرفت. این امر اگرچه به توسعه سریع دامنه قیام کمک کرد، در واقع یکی از عوامل تسریع در شکست قیام نیز بود؛ زیرا این افراد غیرمتجانس با اهداف متفاوت، دشمنان و مخالفان خاص خود را نیز داشتند. در نتیجه، وقتی ابومسلم خراسانی، زیاد بن صالح خزاعی را برای سرکوبی آنها اعزام داشت، این مخالفان خود را به زیاد بن صالح نزدیک ساختند و زمینه‌های شکست قیام را فراهم کردند.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. ابوبکر نرشخی، تاریخ بخارای خود را در ۳۳۲ هـ ق (درست همان سال تألیف مروج الذهب و تنها سی سال بعد از طبری) تألیف نمود و گویا به منابع محلی و بومی دسترسی داشت. در همان زمان، ابوعلی سلمی اثر مشهور خود، اخبار خراسان، را نوشت که مفصل‌ترین واقعه‌نگاری درباره تاریخ خراسان بوده و گردیزی مطالب خود را از آن گرفته است. اگرچه روایت این دو متفاوت از سایر منابع است، به خاطر گویایی روایت و سازگاری آن با دیگر روایات قابل اعتماد و اعتناست.

۲. از آنجا که زیاد بن صالح در سال ۱۳۴ هـ ق به تحریک سفاح بر ابومسلم عاصی شد و در پی آن به قتل رسید (طبری، ۱۴۱۸: ۶/۴۰۹)، و نیز ابومسلم در سال ۱۳۶ هـ ق خراسان را برای سفر حج ترک کرد و با مرگ سفاح و جلوس منصور دیگر فرصت مراجعه به آنجا را نداشت (همان: ۶/۴۰۱-۴۳۴)، می‌توان دو تاریخ اخیر را نادرست دانست؛ چراکه قیام شریک حتماً می‌بایست مربوط به دوره‌ای بوده باشد که ابومسلم بر خراسان مسلط و زیاد بن صالح نیز مطیع وی بود.

۳. چون شریک در ذی‌الحجه ۱۳۲ هـ ق کشته شد و مدتی وقت برد تا سر وی را به دربار سفاح ببرند، می‌توان گفت که حتماً سر او در سال ۱۳۳ هـ ق به دربار خلافت رسید.

۴. سلیمان بن کنیر خزاعی، زیاد بن صالح خزاعی، ابومنصور طلحه بن رزیک، لاهز بن قریظ، ابومحمد زیاد مولای همدان (همان: ۶/۴۲)، بکیر بن ماهان، عمار بن یزید (همان: ۶/۹۳)، مالک بن هیثم و قحطبه بن شیبب (همان: ۶/۱۷۱)؛ از خزاعه: سلیمان بن کنیر، زیاد بن صالح، مالک بن هیثم، طلحه بن رزیک و عمرو بن اعین؛ از طی: قحطبه و هو زیاد بن شیبب بن خالد بن معدان؛ از تمیم: ابوعمینه موسی بن کعب؛ از بنی‌امریء القیس: لاهز بن قریظ، قاسم بن مجاشع، اسلم بن سلام و از بکر بن وائل: ابوداود خالد بن ابراهیم از بنی عمرو بن شیبان ابوعلی هروی.

۵. چون ربیع‌الاول ۱۳۲ هـ ق با نوامبر (یعنی آبان) ۷۴۹ م مصادف بود و منطقه ماوراءالنهر، به ویژه فرغانه، از نواحی سرد به شمار می‌روند که معمولاً زمستان‌های زودرس دارند و قیام هم حتماً پس از این ماه اتفاق افتاد، پس باید این را به عنوان یکی از عوامل کمک به گسترش قیام در نظر گرفت.

۶. زیرا به گفته مورخان، ابومسلم فقط پس از مرگ نصر بن سیار در ربیع‌الاول ۱۳۱ هـ ق توانست برای شهرهای ماوراءالنهر حکمرانانی تعیین کند و گسیل دارد (ابن‌اثیر، ۱۴۱۵: ۳۹۶/۵).

۷. از آنجایی که ما فقط درباره نحوه استقرار اعراب در بخارا اطلاعات مفصل و واثق داریم - که براساس آن، قبایلی از ربیعه، مضر و یمنی‌ها در آنجا اسکان یافته بودند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۷۳) - و درباره استقرار اعراب در دیگر نواحی ماوراءالنهر در زمان امویان هیچ اطلاعی در دست نداریم، شاید بتوان استنباط کرد که بخش قابل توجهی از اعراب ساکن ماوراءالنهر در بخارا بودند. در این صورت، دلیل اصلی نقل مکان شریک از فرغانه به بخارا، مجاورت وی با افراد قبیله خود و بهره‌مندی از حمایت آنها بود.

۸. دو سال بعد (۱۳۴ هـ ق)، این فرد در قیام زیاد بن صالح علیه ابومسلم حضور فعال داشت و به عنوان رابط بین

فرزندان آن حضرت از فاطمه زهرا<sup>(ع)</sup> دانست که ضرورت وجود امام، شناخت امام و اطاعت از وی نیز آن را تکمیل می‌کند (شهرستانی، ۱۳۷۳: ۲۰۲/۱ و ۲۱۳؛ جعفری، ۱۳۷۲: ۳۳۵-۳۳۷). اما پس از شهادت امام حسین<sup>(ع)</sup>، گروهی از شیعیان به دنبال یافتن رهبری فعال برای مبارزه با امویان، اعتقاد به انحصار امامت به علی<sup>(ع)</sup> و فرزندان وی از فاطمه زهرا<sup>(ع)</sup> را رها کردند. این گروه با عنوان کلی کیسانیه مشهورند؛ اما خود فرقه‌ها و انشعابات فراوانی دارند. این گروه، خاندان علی<sup>(ع)</sup> را نسبت به بنی‌امیه محقرتر و در قیاس با بنی‌امیه، حکومت جامعه اسلامی را حق آنها می‌دانستند. عدّه زیادی از نوکیشان و موالی نیز که از طرف امویان تحت فشار و ستم قرار داشتند به این دسته‌های مبارز پیوسته بودند. آنان بدون توجه به اینکه چه کسی می‌بایست امام شود، به هر قیام ضد اموی که داعیه حکومت خاندان علی<sup>(ع)</sup> را داشت می‌پیوستند و تنها امیدوار بودند که با روی کار آمدن یکی از نوادگان علی<sup>(ع)</sup> اوضاع جامعه اسلامی (یا به عبارت دیگر اوضاع خود آنان) بهبود یابد (جعفری، ۱۳۷۲: ۲۷۸-۲۸۳). بر اساس منابع، ظاهراً برای آنها فرقی نمی‌کرد که این فرد کدام یک از اولاد علی<sup>(ع)</sup> باشد. از مشخصه‌های اساسی این گروه از شیعیان تغییر سریع و بدون تسلسل امام و در نتیجه، سرعت در انشعاب بود؛ چنانکه در طول هفتاد سال (از شهادت امام حسین<sup>(ع)</sup> تا روی کار آمدن عباسیان) به چندین فرقه (کیسانیه، مختاریه، هاشمیه، زامیه، کربیه، راوندیه، بیانیه و حربیه) تقسیم شدند (اشعری، ۱۳۶۲: ۱۳-۲۲؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۷-۳۸؛ شهرستانی، ۱۳۷۳: ۱۵/۱-۱۶ و ۱۹۳-۲۰۲). بدین ترتیب، به عقیده راقم سطور آنها را می‌توان شیعیان سیاسی (عاطفی) دانست که ضمن علاقه‌مندی به حکومت اولاد علی<sup>(ع)</sup>، باورهای شیعیان در مورد شرایط امامت را قبول نداشتند. از همین رهگذر بود که ابوسلمه خلال، که سال‌ها در خدمت نهضت عباسی فعالیت کرده بود، پس از مرگ ابراهیم امام در محرم ۱۳۲ هـ.ق، از امام صادق<sup>(ع)</sup>، عبدالله محض و عمر الاشرف به صورت جداگانه خواست تا امام نهضت شوند.

سفاح و زیاد بن صالح عمل می‌کرد که ابومسلم وی را به قتل رساند (طبری، ۱۴۱۸: ۶/۴۰۹؛ ابن‌اثیر، ۱۴۱۵: ۵/۴۵۵). بر این اساس، شاید بتوان موضع او را سکوت همدلانه (تا زمان رسیدن زیاد بن صالح) یا فرار دانست.

۹. هیچ یک از منابع، این تاریخ را ذکر نکرده‌اند؛ اما با توجه به اینکه قاعدتاً لشکرکشی با امکانات آن روزگار فقط در پایان فصل سرما ممکن بود و سرما و ریزش نزولات جوی تا پایان فروردین مانع از این امر می‌شد، می‌بایست شروع این لشکرکشی را در اردیبهشت (مه) سال بعد؛ یعنی، ۷۵۰ م تصور کرد که با شوال ۱۳۲ هـ.ق مصادف بود.

۱۰. با توجه به رواج سنن سیاسی ایران در ماوراءالنهر، حکمرانان این منطقه را با القاب شاه، خدا (خدا)، دهقان و جز آن می‌خواندند که معمولاً این عناوین به نام مکان اضافه می‌شد؛ مانند چغان خدا، بخارا خدا، خوارزم شاه، ترمذ شاه، دهقان کش و جز آن. بخارا خدا نیز به معنی حکمران بخارا، عنوان باستانی و سنتی حکمران آن شهر بود که در آن زمان نام وی قتیبه بن طغشاده بود.

۱۱. یک سال پس از سرکوبی شریک (اوایل ۱۳۵ هـ.ق)، زیاد بن صالح با شعاری کاملاً شبیه به شعار شریک به قیام علیه ابومسلم دست زد و از یاری بقایای یاران شریک بهره‌مند شد (طبری، ۱۴۱۸: ۶/۴۰۹؛ بلاذری، ۱۴۲۴: ۴/۲۲۲). در سال ۱۴۰ هـ.ق عبدالجبار بن عبدالرحمن عده‌ای از حکمرانان شهرهای خراسان و ماوراءالنهر از جمله مجاشع بن حریش الانصاری، حکمران بخارا، و ابوالمغیره خالد بن کنیز مولای بنی‌تمیم، حکمران قهستان، را به اتهام همکاری با علویان و همراهی با شیعیان دستگیر و اعدام کرد (طبری، ۱۴۱۸: ۶/۴۴۱). مدتی بعد در ۱۴۲ هـ.ق، خود عبدالجبار دعوت فردی را اجابت کرد که خود را ابراهیم بن عبدالله الهاشمی می‌نامید و حتی عدّه زیادی از رجال درباری خود را به جرم عدم اجابت این دعوت به قتل رساند؛ ولی با حضور سپاهیان خلیفه شکست خورده، متواری شد و به قتل رسید (گردیزی، ۹۳۳: ۲۷۵).

۱۲. تشیع اعتقادی را می‌توان به معنای باور داشتن به تنصیبی بودن امامت و انحصار آن به حضرت علی<sup>(ع)</sup> و

۱۳. از آنجا که شیعیان اعتقادی جز امام وقت شیعیان از کسی دیگر دستور نمی گرفتند و فقط طبق دستور و فرمان امام خود در برابر حوادث موضع گیری می کردند، می توان چنین استنباط کرد که همه تلاش داعیان عباسی معطوف به جذب شیعیان سیاسی خراسان بود.

۱۴. این قضیه حتی برای سران نهضت هم صادق است؛ چنانکه ابوسلمه خلال که سالها مبلغ دعوت به ابراهیم امام عباسی بود، پس از مرگ وی بدون تمایز میان امام صادق (ع)، عبدالله محض و عمر الأشرف از هر سه تن خواست که خلافت را بپذیرند. برخی منابع از تمایل سلیمان بن کثیر نیز، که یکی از داعیان کهنه کار عباسی بود، به علویان خبر داده اند.

۱۵. فلال العرب و سائر الناس.

۱۶. قوم خیار و رجال اشراف.

۱۷. یکی از مهم ترین شیوه های تولید در ماوراءالنهر را کشاورزی تشکیل می داد که بیشترین افراد منطقه را به خود مشغول کرده بود. صاحبان این اراضی دهقانان بودند. در ماوراءالنهر به خاطر زنده بودن سیستم ملوک الطوایفی، که مطلوب آریایی ها بود، و هم به خاطر موقعیت جغرافیایی منطقه، دهقانان قدرت سیاسی نیز و داشتند و قلمرو خود خودمختار و در حکم شاه بودند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۱/۱۲۴). آنها که از دوران باستان متنفس بودند و همه روستاییان شاغل در املاک خود را در پشت سر داشتند، بیش از هر چیز به فکر حفظ امتیازات و تأمین منافع شخصی و خانوادگی خود بودند.

۱۸. غلامحسین صدیقی با استناد به نرشخی از همدستی بن طغشاده با شریک خبر می دهد؛ در حالی که نرشخی به صراحت او را مخالف شریک می داند (صدیقی، ۱۳۷۵: ۶۶ پاورقی ۲).

۱۹. هیچ یک از منابع چنین مطلبی را ندارند؛ اما از روایت جوزجانی مبنی بر ارسال سر مروان بن حکم، آخرین خلیفه اموی، به خراسان، ماوراءالنهر و سمرقند (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/۱۰۹) برمی آید که تعدادی از هواداران اموی در این قیام حضور داشتند که دست از مقاومت نیز بر نمی داشتند و ابومسلم برای نوید ساختن آنها، سر مروان را به این نواحی ارسال کرد.

## منابع

### الف) کتابها

۱. ابن اثیر، عزالدین علی. (۱۹۹۵/۱۴۱۵). **الکامل فی التاریخ**، بیروت: دارصادر.
۲. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. (۱۹۹۲/۱۴۱۲). **المنتظم فی التاریخ ...**، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن. (۲۰۰۰/۱۴۲۱). **تاریخ المسمی دیوان المبتدا و الخبر فی التاریخ العرب و...**، تحقیق و تحشیه خلیل شحاده و سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
۴. ابن شادی. (۱۳۱۸). **مجمّل التواریخ و القصص**، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
۵. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم. (۱۹۵۷/۱۳۷۷). **الامامه و السیاسه**، مصر: المصطفی البابی الحلبی و اولاده.
۶. ابن مسکویه، احمد بن محمد. (۲۰۰۳/۱۴۲۴). **تجارب الامم**، تحقیق کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۷. **اخبار الدوله العباسیه**. (۱۹۹۷). تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلیبی، بیروت: دارالطلیعه.
۸. استخری، ابراهیم بن محمد. (۱۳۶۸). **المسالک و الممالک**، ترجمه فارسی کهن، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
۹. اشپولر، برتولد. (۱۳۶۹). **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**، ترجمه عبدالجواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. اشعری، علی بن اسماعیل. (۱۳۶۲). **مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین**، ترجمه محسن مؤیدی، تهران: امیرکبیر.



۱۱. بارتولد، واسیلی. (۱۳۶۶). **ترکستان نامه**، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه.
۱۲. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر. (۱۴۰۸). **الفرق بین الفرق**، بیروت: دارالجيل و دارالآفاق الجديده.
- بلاذری، احمد بن یحیی. (۲۰۰۰/۱۴۲۱). **فتوح البلدان**، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
۱۴. ----- . (۲۰۰۳/۱۴۲۴). **کتاب جمل من انساب الاشراف**، حقه و قدم له سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر.
۱۵. بومی زاد شیرازی، امیر. (۱۳۸۸). **جنبشهای ضد فتوادی ایران در دوران عباسیان**، تهران: آگین رایان.
۱۶. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید. (۱۳۱۷). **تاریخ بیهق**، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: کتابفروشی فروغی.
۱۷. **تاریخ سیستان**. (۱۳۱۴). تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
۱۸. جعفری، سیدحسین. (۱۳۷۲). **تشیع در مسیر تاریخ**، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، تهران: فرهنگ اسلامی.
۱۹. جوزجانی، منہاج سراج. (۱۳۶۳). **طبقات ناصری**، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
۲۰. **حدود العالم من المشرق الى المغرب**. (۱۳۶۲). تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
۲۱. خواجهویان، محمدکاظم. (۱۳۷۹). **تاریخ تشیع**، مشهد: جهاد دانشگاهی.
۲۲. دنیل، التون. (۱۳۶۷). **تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۳. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. (۱۳۳۰). **الاجبار الطوال**، حقه محمدسعید الرافع، قاهره: مطبعه السعاده.
۲۴. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۸). **تاریخ ایران بعد از اسلام**، تهران: امیرکبیر.
۲۵. ----- . (۱۳۷۱). **تاریخ مردم ایران**، تهران: امیرکبیر، ج ۲.
۲۶. سمعانی، عبدالکریم بن محمد. (۱۹۹۸/۱۴۱۹). **الانساب**، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارصادر.
۲۷. شعبان، م.ا. (۱۳۸۶). **فراهم آمدن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان**، ترجمه پروین ترکمنی آذر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۸. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. (۱۳۷۳). **توضیح الملل**، تحریر مصطفی بن خاقداد هاشمی، تصحیح محمدرضا جلالی نایینی، تهران: اقبال.
۲۹. صدیقی، غلامحسین. (۱۳۷۵). **جنبشهای دینی ایرانی در قرون دوم و سوم هجری**، تهران: پازنگ.
۳۰. طبری، محمد بن جریر. (۱۹۹۸/۱۴۱۸). **تاریخ الرسل و الملوک**، تحقیق عبدالله علی مهنا، بیروت.
۳۱. فرای، ریچارد نیلسون. (۱۳۶۵). **بخارا دستاورد قرون وسطی**، ترجمه محمود محمود، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۲. فیاض، علی‌اکبر. (۱۳۷۲). **تاریخ اسلام**، تهران: دانشگاه تهران.
۳۳. کریستن‌سن، آرتور امانوئل. (۱۳۷۰). **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
۳۴. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۶۳). **زین الاخبار (تاریخ گردیزی)**، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

۳۵. لسترنج، گای. (۱۳۷۳). **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.

۳۶. مسعودی، ابوالحسین علی بن حسین. (۱۴۲۱). **التنبیه و الاشراف**، بیروت: دار و مکتبه الهلال.

۳۷. ----- (۱۹۹۸/۱۴۰۸). **مروج الذهب و معادن الجوهر**، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دارالفکر.

۳۸. مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۹۱۶). **البدء و التاريخ**، تحقیق کلمان هوار، پاریس.

۳۹. منتظرالقائم، اصغر. (۱۳۸۰). **نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت**، قم: بوستان کتاب.

۴۰. **نبذه من کتاب التاريخ للمؤلف للمجهول من القرن الحادی عشر**. (۱۹۶۰). عتی بنشرها و ترجمتها و تعلیقها بطرس غریازنیویچ، مسکو: دارالنشر لآداب الشرقیه.

۴۱. نبئی، ابوالفضل. (۱۳۷۶). **نهضت‌های سیاسی مذهبی در تاریخ ایران**، مشهد: دانشگاه فردوسی، جلد ۱.

۴۲. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۶۳). **تاریخ بخارا**، ترجمه ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن عمر بن زفر، تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس.

۴۳. یاقوت حموی، ابو عبدالله شهاب‌الدین. (۱۹۹۵). **معجم البلدان**، تحقیق ووستنفلد، بیروت: دارضادر.

۴۴. یعقوبی، احمد ابن واضح. (۲۰۰۲/۱۴۲۲). **البلدان**، وضع حواشیه محمد امین ضناوی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

۴۵. ----- (۱۴۱۹هـ/۱۹۹۹م). **تاریخ یعقوبی**، تحقیق خلیل منصور، بیروت.

۴۶. یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۸). **ابومسلم سردار خراسان**، تهران: علمی و فرهنگی.

#### ب) مقالات

۱. آژند، یعقوب. (۱۳۶۶). «قیام شریک بن شیخ مَهْری»، **کیهان فرهنگی**، شماره ۷، شماره پیاپی ۴۳.

۲. بهرامیان، علی. (۱۳۷۸). «ابوسلمه خلال»، **دایر المعارف بزرگ اسلامی**، جلد ۵، زیر نظر موسوی بجنوردی، تهران: بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

۳. ----- و صادق سجادی. (۱۳۷۸). «ابومسلم خراسانی» جلد ۶، زیر نظر موسوی بجنوردی، تهران: بنیاد دائر المعارف بزرگ اسلامی.

۴. متحده، روی. (۱۳۷۲). «خلافت عباسیان در ایران»، **تاریخ ایران کمبریج**، جلد ۴، گردآوری ریچارد فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.

#### ج) منابع لاتین

1. Gibb, H.A.R, (1970), *The Arab Conquest Of Central Asia*, New York, AMS Press.



